

عیسی و پادشاهی خدا

دکتر مهرداد فاتحی

مقدمه

انجیل به روایت مرقس، خدمات و تعالیم عیسی را چنین خلاصه می‌کند: «عیسی بشارت خدا را اعلام می‌کرد و می‌گفت: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این بشارت ایمان آورید"» (مرقس ۱: ۱۵؛ مقایسه کنید با متی ۴: ۱۷ و ۲۳). مرقس خلاصه درستی را به ما عرضه کرده است. موضوعی که عیسی بیش از هر چیز درباره آن سخن می‌گفت و خدمات خود را در پرتو آن می‌دید، نزدیک شدن پادشاهی خدا بود. این بود "بشارت" (در یونانی یوانگلیون یا انجیل) بزرگی که محور همه تعالیم و خدمات او را تشکیل می‌داد. از او ۶۱ گفته مختلف درباره پادشاهی خدا در سه انجیل نخست (اناجیل هم‌نظر) وجود دارد. هیچ موضوع دیگری تا این اندازه بر همه ابعاد زندگی او سایه نیافکنده بود. نه محبت، نه آموزش گناهان، و نه پدر بودن خدا، با همه اهمیتی که برای او داشتند، بدین لحاظ با پادشاهی خدا قیاس‌پذیر نیستند. هر چه او می‌گفت و می‌کرد، حول این موضوع مرکزی می‌گشت.

معنی اصطلاح پادشاهی خدا

وقتی عیسی در سخنان خود خطاب به جماعت‌های یهودی در اسرائیل دو هزار سال پیش، از پادشاهی خدا سخن می‌گفت، چه مقصودی داشت و شنوندگانش چه برداشتی از سخنان او داشتند؟ او که بی‌شک یکی از بزرگترین آموزگاران بود که جهان به خود دیده است، قطعاً در انتخاب کلمات دقت کافی به خرج می‌داد و می‌دانست چگونه مقصود خود را به شنوندگانش القاء کند. او بی‌شک مانند هر معلم کارآموده‌ای، از کلمات و مفاهیمی سود می‌جست که برای شنوندگانش دست‌کم تا حدی آشنا بود، وگرنه مردم به کلی از درک سخنان او درمی‌ماندند. البته منظور این نیست که او هرگز معنی معمول آن کلمات را تغییر نمی‌داد، بلکه اگر چنین می‌کرد شنوندگان خود را از آن آگاه می‌ساخت. بنابراین، برای درک مقصود عیسی از پادشاهی خدا، بررسی آن در یهودیت زمان مسیح نه تنها بسیار روشنگر، بلکه ضروری است. خطر بزرگ، تفسیر سخنان مسیح در این خصوص بر اساس مفروضات و زمینه‌هایی است که با فرهنگ یهودی زمان مسیح بیگانه‌اند.

این موضوع برای ما ایرانیان مسیحی از اهمیت دو چندان برخوردار است. در ترجمه قدیمی فارسی، کلمه "ملکوت" به عنوان معادل واژه یونانی "باسیلیا" (پادشاهی) در انجیل به کار برده شده است. این امر کج فهمی‌هایی را در مورد مفهوم پادشاهی خدا سبب گردیده، تا جایی که شاید بتوان گفت بسیاری از مسیحیان فارسی‌زبان که تنها منبع تغذیه آن‌ها همین ترجمه قدیمی است، فاقد درکی دقیق یا حتی درست از مهم‌ترین موضوع در تعالیم و خدمات مسیح هستند! کلمه عربی "ملکوت"، هر چند در ریشه به معنی حکومت و پادشاهی است، ولی در ادبیات فارسی و کاربرد امروزی معمولاً در اشاره به عوالم بهشتی، مکان حضور خدا و فرشتگان، و جهان ارواح مجرد به کار رفته است. از سوی دیگر، انجیل متی در بسیاری جاها عبارت "ملکوت آسمان" را به جای "ملکوت خدا" به کار می‌برد. این دو بر روی هم سبب گردیده که در ذهن بسیاری "ملکوت خدا" کمابیش هم معنی با مفهوم "آسمان" در ایمان مسیحی تلقی شود. حال آنکه این‌ها هر چند تا حدی به هم مربوطند، ولی به هیچ وجه مترادف و هم معنی نیستند.

کلمه "باسیلیا" که در ترجمه یونانی سخنان عیسی در انجیل به کار رفته، به معنی پادشاهی و حکومت است و هیچ ارتباط مستقیمی با عوالم ملکوتی ندارد! معادل آرامی این کلمه که به احتمال زیاد عیسی آن را به کار می‌برد "ملکوته" است که آن هم به معنی حکومت و پادشاهی است. وقتی یک یهودی یا یونانی این کلمات را می‌شنید، آنچه در نظرش مجسم می‌شد، جهان معنوی یا عوالم بهشتی نبود، بلکه سپاه و لشکرکشی و حکومت بود! هر چند مقصود عیسی از "باسیلیا" نه یک حکومت سیاسی بلکه حکومتی از نوع دیگر بود، ولی در هر حال به نوعی حکومت نظر داشت، یعنی به حکومت و پادشاهی خدا.

یهودیان از دیرباز به حاکمیت و پادشاهی کلی خدا بر تمام خلقت اعتقاد داشتند (مزمور ۹۷:۱؛ ۹۹:۱؛ ۳:۹۵). ولی وقتی عیسی می‌گفت «پادشاهی خدا نزدیک شده است»، قطعاً مقصود او این حاکمیت کلی نبود. زیرا مسلم است که خدا همیشه به معنای کلی بر خلقت خود حاکم بوده است، و گفتن اینکه این حاکمیت او نزدیک شده، معنا ندارد.

مقصود عیسی از نزدیک شدن پادشاهی خدا نزدیک شدن "آسمان" یا زندگی پس از مرگ هم نمی‌توانست باشد. به دیگر سخن، وقتی عیسی به مردم فقیری که برای شنیدن موعظه او جمع می‌شدند وعده می‌داد که پادشاهی خدا نزدیک شده است، مقصودش قطعاً این نبود که به زودی خواهند مرد و به بهشت خواهند رفت! اصطلاح "پادشاهی آسمان" در انجیل متی به معنی "آسمان" یا بهشت نیست. بلکه متی از آن رو کلمه "آسمان" را به جای "خدا" به کار می‌برد که

یهودیان به‌طور کلی از به‌کار بردن نام خدا پرهیز می‌کردند. از این رو در بسیاری از نوشته‌های خود به جای "خدا" کلمات دیگری را مانند "آسمان" یا "آن متعال" به‌کار می‌بردند. برای مثال، در مثل پسر گمشده، وقتی پسر توبه‌کار می‌گوید به "آسمان" گناه کرده‌ام (لوقا ۱۵: ۲۱) منظور گناه نسبت به خداست. در بسیاری از آثار یهودی به‌جا مانده، کلمه "آسمان" به جای "خدا" به‌کار رفته است. و از آنجا که متی انجیل خود را برای کسانی می‌نویسد که از زمینه یهودی بودند، کلمه "آسمان" را در خیلی جاها به‌جای "خدا" به‌کار می‌برد. بیشتر پژوهشگران بر این اعتقادند که عیسی خود، اصطلاح "پادشاهی خدا" را به‌کار می‌برد و این متی بود که به‌خاطر حساسیت‌های شنوندگان یهودی‌اش کلمه "آسمان" را جایگزین کرد. معنی اصطلاح "پادشاهی آسمان" در وهله اول نه آن پادشاهی که "در" آسمان است، بلکه آن پادشاهی است که "از" آسمان بر زمین اعمال می‌شود.

مقصود عیسی از نزدیک شدن پادشاهی خدا، برقراری مجدد حکومت و حاکمیت خدا بر قوم خاص او اسرائیل و از طریق مسیح‌ای اسرائیل بر تمام جهان بود، حاکمیتی که از زمان گناه آدم و حوا زیر سؤال رفته و انسان در برابر آن طغیان کرده بود. خدا با ابراهیم عهد بست که از طریق نسل او حاکمیت خود را بار دیگر بر جهان برقرار کند و برکت از دست‌رفته را دوباره نصیب همه اقوام سازد (پیدایش ۱۲: ۳-۱). نجات قوم اسرائیل از اسارت مصر و تئوکراسی برقرار شده از طریق موسی مرحله مهمی از این کار بود. ولی از همان آغاز این نظام با بحران روبه‌رو شد و سرانجام در اثر گناه و عصیان پادشاهان اسرائیل و عهدشکنی قوم فروپاشید، و آن‌ها به سرزمین اسارت (این بار اسارت بابل) بازگشتند.

ولی خدا به‌وسیله انبیای مختلف وعده داد که بار دیگر به اسرائیل باز خواهد گشت و گناهان آن‌ها را آمرزیده با ایشان عهدی تازه خواهد بست و ایشان را یک بار دیگر از دست دشمنان و از سرزمین اسارت خواهد رهانید و به سرزمین وعده باز خواهد آورد. وعده تفقد خدا از اسرائیل اسیر و بازگرداندن آن‌ها از سرزمین اسارت به سرزمین وعده، تا حدی به لحاظ مکانی در زمان کوروش، شاه ایران تحقق یافت. ولی این تحقق از برخی لحاظ دیگر بسیار کم‌رنگ و کم‌فروغ بود. تاریخ اسرائیل از زمان بازگشت از اسارت بابل تا ظهور مسیح کماکان تاریخ مظلومیت و حاکمیت اقوام بیگانه بر قوم خدا بود. و در این فاصله زمانی جز برای مدتی کوتاه در ایام مکابی‌ها اسرائیل روزگار خوش به‌خود ندید. و حتی حکومت مکابی‌ها نیز از همان ابتدا کیفیتی مخلوط داشت و از

آرمان‌های الهی فرسنگ‌ها دور بود. به‌علاوه به لحاظ روحانی هنوز از بازگشت خدا به اسرائیل و سکونت مجدد او در میان قوم با آن جلال و شکوه عظیم زمان موسی اثری نبود.

همه این‌ها برای یک یهودی معاصر مسیح که زیر چکمه‌های خون‌آلود حکومت روم زندگی می‌کرد، بدین معنا بود که خدا هنوز گناه اسرائیل را در شکستن عهد نیامرزیده و به وعده‌های خود تحقق نبخشیده است. به دیگر سخن، هر چند به لحاظ مکانی اسرائیل به سرزمین خود بازگشته بود ولی به لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به‌خصوص روحانی هنوز در اسارت بود. از همین رو بسیاری در اسرائیل هنوز در انتظار تفقد خدا و آمدن او برای نجات و احیای اسرائیل و رهایی آن‌ها از دست دشمنان بودند. برخی نیز بر مبنای نوشته‌های انبیا اعتقاد داشتند که رهایی اسرائیل به‌دست پادشاه یا کاهنی برگزیده و مسح شده که "مسیحا" خوانده می‌شد، صورت خواهد پذیرفت.

این انتظار برای پادشاهی خدا بر اسرائیل و از طریق اسرائیل بر تمام دنیا، با امید به احیای تمامی خلقت همراه بود، امید به بازآفرینی آسمان و زمین به صورت آسمان و زمینی جدید که در آن عدالت، امنیت، وفور نعمت و سلامتی در همه ابعاد حاکم باشد. در همین راستا یهودیان تاریخ را به دو دوره یا عصر تقسیم می‌کردند: عصر شریر حاضر که بر آن گناه، بیماری، شیطان و مرگ حاکم بود، و عصر آینده که زمان حاکمیت پارسایی، سلامتی، روح‌القدس و حیات بود. در تفکر یهود، آمدن پادشاهی خدا به‌معنی فرارسیدن عصر آینده بود.

در چنین حال و هوایی بود که عیسی شهرها و روستاهای اسرائیل را با گروهی از شاگردانش درمی‌نوردید، بیماران و دیوزدگان را شفا می‌بخشید، و این خبر خوش را اعلام می‌کرد که پادشاهی خدا نزدیک شده است و مردم می‌توانند با توبه از گناهان و ایمان آوردن به او و پیامش بدان داخل گردند. در این فضا، سخن گفتن از نزدیک بودن یا فرارسیدن پادشاهی خدا معنایی جز این نداشت که زمان تحقق وعده‌های خدا فرارسیده و او آمده است تا بار دیگر بر اسرائیل و از طریق اسرائیل بر تمام جهان پادشاه شود.

از گفته‌های مختلف مسیح چنین برمی‌آید که مقصود او از پادشاهی خدا بیشتر خود حکومت و حاکمیت خدا بود تا قلمروی حکومت او. البته اصطلاح فوق در مواردی به‌معنی قلمرو هم به‌کار رفته است، خواه به‌معنی سرزمین و خواه به‌معنی مردمی که پادشاه بر آن‌ها حکم می‌راند. برای مثال، در مرقس ۶:۲۳ هیروودیس سوگند می‌خورد که نیمی از "مملکت" خود را به دختر خوانده

خود بدهد. در اینجا "مملکت" که همان "باسیلیا" است، به سرزمین اشاره دارد. و در مرقس ۳:۲۴ وقتی عیسی از تجزیه حکومت سخن می‌گوید، مقصودش از "حکومت" (باسیلیا) اتباع حکومت است که در اینجا البته به ارواح پلید اشاره دارد.

ولی معمولاً پادشاهی خدا در سخنان عیسی به این دو معنا نیست. وقتی او می‌گوید «توبه کنید زیرا پادشاهی خدا نزدیک شده است»، آشکار است که مقصودش نمی‌تواند این باشد که توبه کنید زیرا قلمروی حکومت خدا نزدیک شده است یا مردمی که خدا بر آن‌ها حکم می‌راند، نزدیک شده‌اند! این‌ها معنی درستی ندارد. بلکه مقصود عیسی خود آن قوه حاکمه و حاکمیت خداست. در این صورت، پادشاهی خدا هم می‌تواند نفس عمل خدا به عنوان حاکم یا پادشاه باشد و هم آن وضع یا نظامی که نتیجه اعمال این حاکمیت و پادشاهی است.

بُعد آینده پادشاهی خدا

بررسی سخنان عیسی در اناجیل نشان می‌دهد که در اندیشه او پادشاهی خدا از دو بُعد حال و آینده برخوردار بود. شماری از گفته‌های عیسی حاکی از آن است که او در انتظار فرارسیدن پادشاهی خدا در آینده بود. به‌علاوه در بسیاری از این گفته‌ها، آینده‌ای که در آن عیسی انتظار برقراری پادشاهی خدا را می‌کشد، آینده‌ای نزدیک است.

برای مثال، مطابق مرقس ۱:۱۵ و متی ۴:۱۷ و ۲۳ که بیانگر خلاصه پیام عیسی است، او از نزدیک شدن پادشاهی خدا سخن می‌گفت. این هم آینده بودن آن را نشان می‌دهد، هم نزدیک بودن آن را.

خوشابه‌حال‌ها (متی ۵:۱۲-۳؛ لوقا ۶:۲۰-۲۶-) نیز در مورد آینده بود. در تمام خوشابه‌حال‌ها، جز یکی، افعال آینده به‌کار رفته است. عیسی به شنوندگان درباره آنچه در آینده واقع می‌شد وعده می‌داد. به آن‌ها می‌گفت: «شما این‌ها را خواهید دید، و این‌ها خواهد شد.» تنها در اولین خوشابه‌حال است که زمان حال به‌کار می‌برد و می‌گوید پادشاهی خدا از آن فُراست.

ولی اینجا نیز مقصود آن است که پادشاهی خدا میراث آن‌هاست و از آن‌ها خواهد شد. ولی این آینده نمی‌توانست آینده دور باشد. برکتی که مربوط به آینده دور، مثلاً دو هزار سال بعد باشد، دردی از فقیران و ماتمیانی که بیشتر مخاطبین عیسی را تشکیل می‌دادند، دوا نمی‌کرد. آن

مردم در صورتی می‌توانستند از این برکات برخوردار گردند که خود، امکان تجربه پادشاهی خدا را داشته باشند. پس خوشابه‌حال‌ها در مورد آینده بود آن هم آینده نزدیک.

مسیح در دعای ربانی به شاگردان آموخت که دعا کنند: «پادشاهی تو بیاید». این به آینده مربوط می‌شد. این دعا درخواستی بود عاجل برای اینکه خدا با برقراری پادشاهی و حاکمیت خود بر اسرائیل و تمام خلقت به وعده‌های دیرین خود تحقق بخشد و این کار را هر چه زودتر انجام دهد.

متی ۱۱:۸ در مورد خوردن و نوشیدن در پادشاهی خداست: «به شما می‌گویم که بسیاری از شرق و غرب خواهند آمد و در پادشاهی آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب بر سر یک سفره خواهند نشست، اما فرزندان این پادشاهی به تاریکی بیرون افکنده خواهند شد.» همچنین مرقس ۱۴:۲۵ «آمین، به شما می‌گویم که از محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را در پادشاهی خدا نازه بنوشم.» این‌ها هر دو تصویری از یک ضیافت به‌دست می‌دهند که در آن همه مؤمنان با هم بر سفره خدا می‌نشینند. این تصویری بود سنتی از پادشاهی خدا که هم در عهدعتیق و هم در دیگر آثار دینی یهود به فراوانی به چشم می‌خورد (ر.ک. به اشعیا ۲۶:۶). این آیات نیز به آینده اشاره داشت.

بالاخره شاید از همه مهم‌تر، مرقس ۱:۹ و متی ۲۳:۱۰ است. این دو هم آینده بودن پادشاهی خدا را نشان می‌دهند، هم نزدیک بودن این آینده را. در اولی مسیح قاطعانه می‌گوید که «برخی اینجا ایستاده‌اند که تا آمدن نیرومندان پادشاهی خدا را نبینند طعم مرگ را نخواهند چشید.» پس روشن است که عیسی منتظر آمدن پادشاهی خدا بود و آن هم آمدن فوری آن. در دومی به شاگردان هشدار می‌دهد که حتی فرصت کافی نخواهند داشت به همه شهرهای اسرائیل بشارت را برسانند، زیرا آمدن پسر انسان خیلی زود به وقوع خواهد پیوست.

بُعد کنونی پادشاهی خدا

در کنار آیات بالا که بُعد آینده پادشاهی خدا را در تعالیم عیسی نشان می‌دهند، آیات دیگری وجود دارند که آشکارا حاکی از حضور پادشاهی خدا در خدمات مسیح هستند.

(۱) در برخی از قسمت‌ها عیسی از تحقق وعده‌های دیرینه خدا سخن می‌گوید. برای مثال، در لوقا ۲۳:۱۰ و متی ۱۳:۱۶ و ۱۷ به شاگردان خود می‌گوید: «خوشابه‌حال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند. زیرا به شما می‌گویم که بسیاری از انبیا آرزو داشتند آنچه شما می‌بینید، ببینند

و ندیدند، و آنچه شما می‌شنوید بشنوند و نشنیدند.» برخی استدلال کرده‌اند که این لزوماً حاکی از آن نیست که پادشاهی خدا آمده است، بلکه می‌تواند به این معنی باشد که صرفاً نشانه‌های آمدن قریب‌الوقوع آن به‌ظهور رسیده است. ولی این پذیرفتنی نیست. این‌که آنچه انبیا در آرزوی دیدنش بودند، صرفاً نشانه‌های آمدن پادشاهی خدا بود نه خود آن پادشاهی، بس بعید می‌نماید.

در مرقس ۲:۲۱۸- و لوقا ۵:۳۹-، آنگاه که از عیسی می‌پرسند چرا شاگردانش روزه نمی‌گیرند، او پاسخ می‌دهد تا زمانی که داماد با آن‌هاست، روزه گرفتن درست نیست. اینجا عیسی تشبیهات شناخته شده‌ای را در توصیف خدمت خود به‌کار می‌برد. در نوشته‌های دینی یهود، پادشاهی خدا به یک جشن عروسی میان خدا و اسرائیل تشبیه شده بود. عیسی با به‌کار بردن تشبیه داماد برای خود، ادعا می‌کند که این جشن عروسی هم‌اکنون در خدمت او برپا شده است.

عیسی در جاهای مختلف ادعا می‌کند که در سخنان و اعمال او امیدهای بیان شده در اشعیا ۶۱:۱-۲ و ۶۵:۸ تحقق یافته است (برای مثال ر.ک. به لوقا ۴:۲۱-۱۶ و ۷:۲۳-۱۸). شکی نیست که در زمان عیسی این قسمت‌ها پیشگویی آمدن پادشاهی خدا و فرارسیدن روزی که او اسیران را آزاد می‌کرد، تلقی می‌شد.

۲) برخی از مثل‌های مسیح حضور پادشاهی خدا را مفروض می‌گیرند. برای مثال، در مثل دوم از دو مثل کوچک موجود در متی ۱۳:۴۶-۴۴، پادشاهی خدا به تاجر مرواریدی تشبیه شده که چون مرواریدی گران‌بها می‌یابد، می‌رود و هر آنچه دارد می‌فروشد و برگشته، آن را می‌خرد. نکته‌ی مثل این است که شادی یافتن پادشاهی خدا، سرسپردگی کامل به آن را امکان‌پذیر می‌سازد. فرض مثل این است که پادشاهی خدا در خدمت عیسی حضور دارد، آن‌گونه که شخص می‌تواند نخست آن را "بیابد" و سپس آن را "از آن خود سازد". همین امر در مورد مثل پیشین نیز صادق است.

مثل ضیافت بزرگ در لوقا ۱۴:۲۴-۱۵ چنین آغاز می‌شود که یک فریسی به عیسی می‌گوید: «خوشابه‌حال آن که در ضیافت پادشاهی خدا نان خورد». عیسی در پاسخ، این مثل را می‌آورد که میهمانانی به ضیافتی بزرگ دعوت شده و به آن پاسخ مثبت داده بودند. فرض مثل، رسم معمول در فلسطین آن زمان است که مطابق آن نخست شمار میهمانانی که دعوت به ضیافت را می‌پذیرفتند، معین می‌گشت و سپس بر مبنای آن غذای کافی تهیه می‌شد. آنگاه چون همه چیز حاضر می‌شد،

خدمتکاران می‌رفتند و میهمانان را به جشن فرامی‌خواندند. در این مورد، چون میهمانان فراخوانده شدند تا در ضیافت شرکت کنند، هر یک عذر و بهانه‌ای آوردند که در آن فرهنگ به هیچ‌وجه پذیرفتنی نبود، بلکه در واقع رد کردن توهین آمیز دعوت تلقی می‌شد. کدام اسرائیلی ممکن بود زمینی بخرد بدون اینکه پیشتر آن را دیده باشد؟ یا پنج جفت (یوغ) گاو بخرد بدون اینکه نخست آن‌ها را آزموده باشد؟ و یا چه کسی ممکن بود در فاصله بین پذیرفتن یک دعوت و شرکت در ضیافت، که معمولاً سه روز بود، ناگهان و به‌طور کاملاً غیرمنتظره ازدواج کند؟! پس میزبان خشمگین‌تری می‌دهد که جای دعوت‌شدگان را دیگران پر کنند، حتی اگر اینان به لحاظ فرهنگی و دینی از طبقات محروم جامعه باشند.

در چارچوب خدمت عیسی به‌طور کلی، و با توجه به سؤال فریسی که مثل در پاسخ به آن آورده شده، نکته‌ی مثل کاملاً روشن است. عیسی مدعی است که آنچه فریسی در انتظار آن است، یعنی پادشاهی خدا، هم‌اکنون حاضر و آماده است تا وی از آن بهره‌مند شود. عیسی فریسیان را فراخوانده تا در این پادشاهی سهیم شوند، ولی آنان برکات پادشاهی خدا را که عیسی به آنان پیشکش کرده، رد کرده‌اند. پس حال، به جای آن‌ها، طردشدگان اجتماع و گناهکاران از این برکات برخوردار می‌شوند.

۳) برخی تعالیم دیگر عیسی درباره‌ی پادشاهی خدا حاکی از حضور آن در خدمات او هستند. لوقا ۱۷:۲۰ و ۲۱ می‌گوید: «آمدن پادشاهی خدا را نمی‌توان با مشاهده دریافت... زیرا پادشاهی خدا در میان شماست». در مورد این گفته‌ی عیسی بحث‌های بسیار شده است. برخی عبارت آخر را "در شما" و برخی دیگر "در دسترس شما" ترجمه می‌کنند. ولی در هر صورت بر حضور پادشاهی خدا دلالت دارد.

عیسی در لوقا ۱۶:۱۶ می‌گوید: «تورات و انبیا تا زمان یحیی بود. از آن پس، به پادشاهی خدا بشارت داده می‌شود و هر کس به جبر و زور راه خود بدان می‌گشاید.» شکل دیگری از همین گفته در متی ۱۲:۱۱ آمده است: «... پادشاهی آسمان نیرومندان به‌پیش می‌رود؛ اما زورمندان بدان ستم می‌کنند». معنی متن یونانی این گفته کاملاً روشن نیست. آیا مقصود این است که پادشاهی خدا نیرومندان به‌پیش می‌رود یا اینکه مورد ستم قرار می‌گیرد؟ ولی در هر دو صورت، فرض مسلم این است که پادشاهی خدا در خدمت عیسی حضور دارد، چه مردم بدان داخل شوند و چه با آن به مخالفت برخیزند.

شاید مهم‌ترین شاهد حضور پادشاهی خدا متی ۲۸:۱۲ (م.ک. لوقا ۱۱:۲۰) باشد: «اگر من به واسطه روح (انگشت) خدا دیوها را بیرون می‌کنم، یقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.»

رابطه ابعاد حال و آینده پادشاهی خدا

در تبیین گفته‌های بالا و توضیح درک عیسی از پادشاهی خدا، نظریه‌های مختلفی مطرح گردیده است. بر اساس گفته‌های دسته اول، برخی همچون یوهانس وایس و آلبرت شوایتزر بر این باور بوده‌اند که برای عیسی پادشاهی خدا و به‌واقع پایان تاریخ، یکسره به آینده، ولی آینده بسیار نزدیک مربوط می‌شود. در نقطه مقابل، سی اچ داد C. H. Dodd بر اساس گفته‌های دسته دوم استدلال کرد که عیسی به تحقق کامل پادشاهی خدا در خدمات خود اعتقاد داشت و منتظر به کمال رسیدن آن در آینده نبود. ولی شواهد بالا اگر با هم نگریسته شوند و هیچ یک فدای دیگری نکردند آشکارا نشان می‌دهند که پادشاهی خدا در اندیشه و تعالیم عیسی از هر دو بُعد حال و آینده برخوردار است و نباید بر یکی از این ابعاد تأکید یک‌جانبه کرد و بُعد دیگر را نادیده گرفت. از یک سو عیسی بر این باور بود که پادشاهی خدا از طریق شخص او و خدماتش آغاز شده است و از سوی دیگر، در انتظار به اوج رسیدن و تحقق کامل این پادشاهی در آینده بود. به‌علاوه برخی از گفته‌های او حاکی از آنند که این آینده، دست‌کم از برخی لحاظ، آینده‌ای نزدیک بود که حدود یک نسل به طول می‌انجامید. حال آنکه برخی گفته‌های دیگر، زمان به کمال رسیدن پادشاهی را باز باقی می‌گذارند.

خاتمه و نتیجه‌گیری

خدمت عیسی سر آغاز پادشاهی خدا در پاکسازی و تبدیل مسیحایی اسرائیل در تاریخ بود. به دیگر سخن، آمدن پادشاهی خدا در تعالیم او به پایان دنیا به معنای مطلق اشاره نداشت بلکه به تحولی بنیادین در دنیای اسرائیل. عیسی بر این باور بود که این تحول در خدمت او آغاز شده است و در وقایع مربوط به مرگ، رستاخیز، ریزش روح‌القدس، تبدیل و دگرگونی قوم خدا به صورت "کلیسا" و داوری اسرائیل بی‌ایمان به یک نقطه اوج، هرچند نه کمال نهایی، خواهد رسید. این بود معنی وعده‌های عیسی درباره آمدن نیرومندان پادشاهی خدا در آینده نزدیک.

به‌علاوه تعالیم عیسی درباره پادشاهی خدا عمدتاً بر امیدهای مربوط به خروجی نوین از اسارت مبتنی است که در کتاب اشعیا وعده داده شده است (اشعیا ۴۰:۱۳-۱ و باب‌های ۴۵-۴۰ به‌طور کلی). چنانکه پیشتر توضیح داده شد بسیاری از یهودیان حتی در سرزمین اسرائیل هنوز احساس می‌کردند در تبعیدند و از برکات خدا به‌دور افتاده‌اند. آن‌ها در انتظار "نجات" بودند، بدین معنا که منتظر بودند و امید داشتند که به‌طرزی پر جلال از چنگال نیروهایی که بر آنان ستم می‌کرد و در بندشان نگاه می‌داشت، رهایی یابند. آنان با اشتیاق بسیار در انتظار تحقق کلام یهوه در اشعیا ۴۰:۱ و ۲ بودند که می‌گفت: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید!... سخنان دل‌آویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که گناه وی آمرزیده گردیده و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است». این بود آموزش گناهایی که آنان انتظارش را می‌کشیدند، یعنی پایان دوره تنبیه تاریخی اسرائیل و آغاز وضع کاملاً نوینی برای او. آنان در انتظار وقوع خروجی نوین از اسارت بودند، خروجی که در آن بنا بر الگوی کتاب اشعیا خدا چون پادشاه قومش نزد ایشان باز گردد و رهایی‌شان بخشیده، از طریق بیابانی بدل شده به بوستان، و با فراهم آوردن معجزه‌آسای خوراک، به صهیونی احیا و بازسازی شده هدایتشان کند. و این همه می‌بایست به‌دست نبی و خادمی مسح شده که طنین موسی و داوود هر دو از او شنیده می‌شد، اما از آن هر دو فراتر می‌رفت، (ر.ک. اشعیا ۴۲:۱-۴؛ ۴۶:۱) تحقق یابد. قلب این امید، رهایی از قدرت‌های ظالم، و احیا و تبدیل شدن به قومی پارسا بود که آزادانه خدا را پرستد و خدمت کند، و این‌گونه به نوری برای همه قوم‌ها مبدل گردد. ریشه‌های واژگان و گفتار عیسی درباره "پادشاهی خدا"، "خبر خوش"، "صلح و سلامت" مسیحایی، و "نجات" را در چنین امیدهایی باید جستجو کرد. نمونه بارزی از متون اشعیا که شمار قابل توجهی از این واژگان و مفاهیم کلیدی را در خود جمع دارد اشعیا ۵۲:۱۰-۱۷ است:

«چه زیباست بر کوه‌ها پای‌های مبشر که سلامتی را ندا می‌کند و به خیرات بشارت می‌دهد و نجات را ندا می‌کند. و به صهیون می‌گوید که "خدای تو سلطنت می‌نماید". این آواز دیده‌بانان توست که آواز خود را بلند کرده با هم ترنم می‌نمایند، زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می‌کند ایشان به‌چشم خود خواهند دید. ای خرابه‌های اورشلیم، به آواز بلند با هم ترنم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده و اورشلیم را فدیة نموده است».

در شماره بعد ابعاد حضور کنونی پادشاهی خدا را در خدمت و تعالیم عیسی بررسی خواهیم کرد.

مقدمه:

در شماره پیش دیدیم که پادشاهی خدا در اندیشه و تعالیم عیسی از دو بُعد حال و آینده برخوردار بود. از یک سو عیسی بر این باور بود که پادشاهی خدا از طریق شخص او و خدماتش آغاز شده است و از سوی دیگر، در انتظار به اوج رسیدن و تحقق کامل این پادشاهی در آینده بود.

خدمات عیسی سرآغاز پادشاهی خدا در پاکسازی و تبدیل مسیحایی اسرائیل در تاریخ بود. آمدن پادشاهی خدا در تعالیم او نه به پایان دنیا به معنای مطلق بلکه به تحولی بنیادین در دنیای اسرائیل اشاره داشت. عیسی بر این باور بود که این تحول در خدمت او آغاز شده است و در وقایع مربوط به مرگ، رستاخیز، ریزش روح القدس، تبدیل و تغییر شکل قوم خدا به صورت "کلیسا" و داوری اسرائیل بی ایمان به یک نقطه اوج، هرچند نه کمال نهایی، خواهد رسید.

به علاوه تعالیم عیسی درباره پادشاهی خدا عمدتاً بر امیدهای مربوط به خروج و آزادی ای نوین از اسارت مبتنی بود که در کتاب اشعیا وعده داده شده است (باب های ۴۰-۶۵). بسیاری از یهودیان حتی در سرزمین اسرائیل هنوز احساس می کردند در تبعیدند و از برکات خدا به دور افتاده اند. آن ها در انتظار "نجات" بودند، بدین معنا که منتظر بودند و امید داشتند که به طرزی پر جلال از چنگال نیروهایی که بر آنان ستم می کرد و در بندشان نگاه می داشت، رهایی یابند.

آنان در انتظار وقوع آزادی و خروجی نوین از اسارت بودند، خروجی که در آن بنا بر تصویر کتاب اشعیا، خدا چون پادشاه قومش نزد ایشان باز گردد و رهایی شان بخشیده، از طریق بیابانی بدل شده به بوستان، و با فراهم آوردن معجزه آسای خوراک، به اورشلیمی احیا و بازسازی شده هدایت شان کند. عیسی اعلام می کرد که این پادشاهی در خدمت او آغاز شده است. هدف ما در این نوشتار بررسی یکی از ابعاد این حضور پادشاهی خدا در زندگی و خدمات عیسی یعنی معجزات اوست.

معجزات و نقد تاریخی

یکی از شگفت‌انگیزترین خدمات عیسی این بود که او کسانی را که در اسارت ارواح پلید بودند آزاد می‌کرد، مریضان را شفا می‌بخشید، بر نیروهای طبیعت اعمال سلطه و قدرت می‌کرد، و حتی مردگان را زنده می‌نمود. تقریباً یک‌سوم انجیل مرقس از معجزات عیسی تشکیل شده است.

در جهان امروز، بسیاری به معجزات عیسی به دیده تردید می‌نگرند. چرا که در نظر اینان کاملاً طبیعی می‌نماید که چنین کارهای به‌نظر افسانه‌ای و شگفت‌انگیز، به شخصیت‌های بزرگ ایام کهن و به‌خصوص کسانی که از نوعی قداست دینی برخوردار بودند، نسبت داده شود. به‌علاوه غالباً چنین فرض می‌شود که مردم در ایام قدیم بسیار ساده‌لوح بوده‌اند، به‌گونه‌ای که در آن‌ها گرایشی خام‌اندیشانه به پذیرش چنین معجزاتی وجود داشته است. ولی چنین تصویری از گذشته بیشتر حاکی از عدم آگاهی کسانی است که بدان باور دارند.

پژوهشگران برجسته‌ای همچون هاروی Harvey و مایر Meier نشان داده‌اند که مردمان ایام پیشین نیز مانند امروز مخلوطی از افراد ساده‌لوح و شکاک بودند. هیچ‌کس در قرون جدید به‌طرزی بُرنده‌تر از لوسین اهل ساموساتا (متولد ۱۲۰ میلادی) معتقدان به معجزات را به ریشخند نگرفته است.

مهم‌تر از این، همین دو محقق نشان می‌دهند که دلایل خوبی برای به‌جد گرفتن معجزات عیسی وجود دارد: نخست اینکه معجزاتی که به عیسی نسبت داده شده، از آن نوع نیست که معمولاً به اشخاص کاریزماتیک ایام کهن نسبت داده می‌شود. در یهودیت زمان مسیح معجزه‌ای که بیش از همه به برخی افراد مقدس نسبت داده شده معجزه آوردن باران است که در هیچ کجا به مسیح نسبت داده نشده است. معجزه معمول دیگر غیب‌گویی است، یعنی مکاشفه مافوق‌طبیعی حقیقتی مخفی درباره فردی خاص و یا آینده، که در مواردی معدود به عیسی نسبت داده شده ولی مورد تأکید قرار نگرفته است.

مورد دیگر، اخراج دیوها است که در مواردی بسیار معدود به افرادی نسبت داده شده ولی حتی در این موارد معدود نیز چنان با جادو و جنبل و خواندن وردهای مختلف و انجام کارهای عجیب همراه است که ماهیت آن‌ها اساساً با آنچه درباره عیسی گزارش شده متفاوت می‌باشد. در نقطه مقابل، معجزاتی چون شفای اشخاص لنگ و کور و کر و گنگ که فراوان درباره عیسی گزارش

شده، در یهودیت زمان مسیح در هیچ کجای دیگر یافت نمی‌شود. همین در مورد زنده‌کردن مردگان نیز صادق است. یک مورد زنده کردن مردگان در زمینه غیریهودی به فیلسوف فیثاغوری، آپولونیوس اهل تیانا، نسبت داده شده است. ولی فیلوستراتوس که زندگی‌نامه او را نوشته اذعان می‌دارد که خودش مطمئن نیست که دختر موردنظر واقعاً مرده بوده یا نه. به عبارت دیگر، معجزاتی که درباره عیسی گزارش شده به هیچ وجه از آن دسته نیست که ساختن و نسبت دادن آن‌ها به اشخاص مقدس در آن روزگار رواج داشته است.

دوم اینکه ملاک‌های وثاقت تاریخی که بیشتر پژوهشگران نقاد اناجیل به کار می‌برند، بر موثق بودن معجزات مسیح صحه می‌گذارد. ملاک "گواهی چندگانه" Multiple Attestation دلیل تاریخی مهمی بر صحت سنت مربوط به معجزات عیسی است. زیرا این معجزات در همه منابع تشکیل‌دهنده اناجیل و نیز در سبک‌ها و قالب‌های Forms مختلف ادبی (حکایت معجزه، گفته‌هایی درباره معجزات و غیره) یافت می‌شوند. همچنین آب و رنگ یهودی Semitic flavour و همخوانی Coherence آن‌ها با ادعای عیسی مبنی بر این که او پادشاهی آزادی‌بخش خدا را به ارمغان آورده است، دلایل مهمی بر وثاقت تاریخی معجزاتند. به واقع باید گفت که برخی از شفاهای مسیح از قوی‌ترین گواهی تاریخی در میان مطالب عهدجدید برخوردار است.

سوم اینکه شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهد که حتی مخالفان و منابع غیرمسیحی نیز معجزه‌گر بودن عیسی را اذعان می‌دارند. در هیچ قسمت از اناجیل، واقعیت انجام معجزات به دست عیسی از سوی دشمنان زیر سؤال نرفته است، بلکه آنچه زیر سؤال رفته، منشأ معجزات انجام شده و معنی و دلالت‌های الهیاتی آن‌هاست. به علاوه منابع غیرمسیحی خارج از اناجیل نیز مانند یوسفوس و تلمود، مسیح را یک معجزه‌گر معرفی می‌کنند. مثلاً جزوه b.Sanh 43a از تلمود اظهار می‌دارد که مسیح اعدام شد «زیرا دست به سحر و جادو می‌زد و اسرائیل را به ارتداد می‌کشاند».

البته مشکل بتوان به طور قطعی به فردی شکاک یا بی‌اعتقاد به خدا ثابت کرد که معجزات مسیح واقعاً به وقوع پیوسته‌اند، چرا که معجزه بنا به تعریف رویدادی است خارق‌العاده که با دخالت خدا انجام می‌شود. و کسی که در بی‌اعتقادی به خدا پافشاری کند، طبعاً در جستجوی راه‌های دیگری برای تبیین معجزات عیسی برمی‌آید. به علاوه، برای کسی که نخواهد معجزات را بپذیرد، همیشه امکان توسل به تبیین‌های دیگر وجود دارد. اما هر پژوهنده بی‌طرفی دست کم باید اذعان دارد که دوست و دشمن اتفاق نظر دارند که عیسی کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌داد که تبیین آن‌ها به

شیوه طبیعی بس دشوار می‌نمود. این کارها را مسیح و شاگردان او به دخالت مستقیم خدا نسبت می‌دادند.

فلسفه معجزات مسیح

از دیرباز این کج‌فهمی در میان بسیاری از مسیحیان وجود داشته است که معجزات عیسی برای اثبات الوهیت و یا رسالت مسیحایی او انجام شده‌اند. دو ایراد عمده بر این دیدگاه وارد است:

نخست اینکه انجام معجزات در نظر هم‌عصران عیسی دلیل بر الوهیت تلقی نمی‌شد. در آن عصر، معجزات به اشخاصی دیگر نیز نسبت داده شده است، چه پیش از عیسی و چه پس از او. ولی هیچ‌کس این معجزات را دلیل الوهیت ندانسته است. ایلیا و الیشع، از انبیای معجزه‌گر اسرائیل بودند، ولی کسی به این دلیل آن‌ها را خدا تلقی نکرده است. معجزاتی از نوع معجزات عیسی بعدها نیز به دست رسولان مسیح، مبشرانی چون استیفان و فیلیپس، و حتی توسط اعضای عادی کلیساها (اول قرن‌تین ۱۲: ۱۰ و ۹) انجام می‌شده است، ولی آن‌ها خدا انگاشته نمی‌شدند. واکنش معمول فردی یهودی در برابر چنین معجزاتی این بود که آن‌ها را به عمل خدا از طریق شخص معجزه‌گر نسبت دهد. اگر چنین پدیده‌های خارق‌العاده‌ای به دفعات از کسی به‌ظهور می‌رسید، او به‌عنوان شخصی مقدس یا نبی شناخته می‌شد.

از سوی دیگر، مخالفین عیسی به‌ناچار معجزات او را به نیروهای دیگری چون جادو و یا قدرت‌های اهریمنی نسبت می‌دادند (مرقس ۳: ۲۰-۳۰). پس در بهترین حالت، یک یهودی شخص معجزه‌گر را عامل یا فرستاده خدا تلقی می‌کرد. معجزات می‌توانست فرد یهودی را به اذعان اینکه کسی مرد خدا یا حتی مسیح خداست برانگیزد، اما نه به اذعان اینکه کسی خود خداست.

ایراد جدی دوم این است که حتی برای این نظر که معجزات عیسی به‌منظور اثبات حقانیت رسالت مسیحایی او انجام شده‌اند، دلایل و شواهد محکمی در دست نیست. البته به یک معنا درست است که معجزات عیسی هویت او و ماهیت رسالتش را آشکار می‌کرد، اما نه به این معنا که کیفیت مافوق‌طبیعی کارهای او فی‌نفسه و به‌طور مستقیم بر مسیحا بودن او گواهی می‌داد. بلکه نوع معجزات او در پرتو وعده‌هایی که در عهدعتیق درباره عصر مسیحایی وجود داشت بر مسیحا بودن او دلالت می‌کرد. این مطلب در بخش‌های بعدی این نوشتار روشن‌تر خواهد شد. از سوی دیگر باید توجه داشت که در اناجیل هم‌نظر عیسی هرگز به معجزه صرف، به‌عنوان دلیل و شاهد این که

او مسیح موعود است توسل نمی‌جوید. برعکس، در مرقس ۸: ۱۱ و ۱۲، او به‌طور مطلق، و با تأکید بسیار، از ارائه معجزه‌ای برای اثبات اقتدار خدادادی‌اش ابا می‌کند. حتی در انجیل یوحنا نیز آیات عیسی تنها یکی از شهود او را تشکیل می‌دهند. به‌علاوه کیفیت خاص هر یک از آیات او بود که برای کسانی که چشم بینا داشتند بر حقیقت مهمی درباره شخصیت او شهادت می‌داد.

واقعیت این است که عیسی، مسیح بودن خود را به‌طور علنی و عمومی اعلام نکرد تا بعد دست به انجام معجزاتی برای اثبات آن بزند. او نه تنها معجزه نمی‌کرد تا مردم به او ایمان بیاورند، بلکه درست‌تر آن است که بگوییم عیسی فقط زمانی معجزه می‌کرد که چنین ایمانی را در مردم می‌دید. این را می‌توان از مرقس ۶: ۵ و ۶ دریافت. در اینجا می‌بینیم که عیسی نتوانست در شهر خود، ناصره، معجزات زیادی انجام دهد. متی ۱۳: ۵۳-۵۸ علت امر را چنین توضیح می‌دهد: «در آنجا به‌علت بی‌ایمانی ایشان معجزات زیادی نکرد.»

عیسی معجزه نکرد تا آن مردم بی‌ایمان به او ایمان بیاورند، بلکه تنها برای کسانی معجزه کرد که چنین ایمانی داشتند. این را می‌توان در مورد افسر رومی که غلامش بیمار بود (لوقا ۷: ۱-۱۰)، در مورد مرد مفلوجی که از سقف پایین فرستاده شد (مرقس ۲: ۱-۱۲)، و نیز در مورد زنی که به خونریزی مبتلا بود (مرقس ۵: ۳۴-۲۵) به‌روشنی دید. سخن عیسی به زن مبتلا به خونریزی را می‌توان به بیشتر معجزات عیسی تعمیم داد: «ایمانت تو را شفا داده است» (مرقس ۵: ۳۴). اگر چنین است، پس معنی و اهمیت الهیاتی معجزات در کجاست و چه نگرشی را باید در مورد آن‌ها اتخاذ کرد؟

اخراج دیوها:

اخراج دیوها به دست عیسی را باید از مظاهر عینی حضور پادشاهی خدا در تاریخ و از ابعاد کار خدا در رهایی اسرائیل اسیر و تحت سلطه، و تبدیل و احیاء آن تلقی کرد. ماجرای نقل شده در متی ۱۲: ۲۲ به بعد در این خصوص بسیار روشن‌گر است. در این قسمت، فریسیان به عیسی اتهام می‌زنند که با شیطان هم‌دست شده است و به یاری اوست که دیوها را اخراج می‌کند. پاسخ عیسی بسیار بدیهی است.

چرا باید شیطان نیروهای خودش را از زندگی مردم بیرون براند؟ بی‌شک این به‌معنی وقوع جنگ داخلی در قلمرو او خواهد بود. در این صورت حکومت او قطعاً متلاشی خواهد شد. سپس عیسی

تبیین خودش را از اخراج دیوها در قالب یک تمثیل بیان می‌کند. او ادعا می‌کند که به قدرت روح بر خود شیطان غالب آمده است و اکنون مشغول غارت متعلقات او یعنی رهانیدن مردان و زنانی است که شیطان آن‌ها را در بند نهاده بود. گفتار عیسی حاکی از آن است که عیسی اخراج دیوها به دست خود را نشانه شکست سختی می‌داند که شیطان متحمل شده بود. این شکست به احتمال زیاد به پیروزی او بر شیطان در ماجرای وسوسه‌ها اشاره دارد، و یا اینکه در خود اخراج دیوها به دست او به وقوع می‌پیوسته است.

تمثیل غارت خانه مرد نیرومند به تصویر خروجی نوین از اسارت در کتاب اشعیا مربوط است که بیشتر به آن اشاره شد. در اشعیا ۲۳:۴۲-۲۵ می‌خوانیم که اسرائیل به غارت برده شده و چون غنیمت به تاراج رفته است. سپس در اشعیا ۲۴:۴۹-۲۶ خدا می‌پرسد که: «آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رهانیده گردند؟» در پاسخ، خود خدا وعده می‌دهد که اسرائیل را شخصاً از چنگال نیروی قاهری که آن را به تاراج برده است خواهد رهانید. عیسی با اشاره به این تصویر مدعی است که در اخراج دیوها به دست او این پیشگویی اشعیا در حال تحقق است. خدا در او و توسط او اسرائیل را از چنگال نیروهای قاهری که آن را اسیر کرده‌اند می‌رهاند.

بنابراین، اخراج دیوها به دست مسیح نمایانگر آغاز مرحله‌ای تازه در تاریخ اسرائیل و به واقع تاریخ بشر بود، مرحله‌ای که در آن حاکمیت قدرت‌های اهریمنی بر زندگی انسان‌ها شکسته می‌شد. خیلی از گروه‌های یهودی به این حقیقت پی برده بودند که مشکل اسرائیل صرفاً حاکمیت و ظلم قدرت‌های سیاسی بیگانه نیست.

از زمان دانیال به بعد این باور نشو و نما یافت که در پس قدرت‌های سیاسی و نیز بسیاری دیگر از اسارت‌های اخلاقی و اجتماعی، نیروهای روحانی شریر وجود دارند. این حقیقت در قسمت‌های قدیمی‌تر عهدعتیق هنوز آشکار نشده است. حال آن‌که از دانیال به بعد و به خصوص در ادبیات بین‌العهدین مرتب از ریاست‌ها و قدرت‌ها و نیروهای تاریکی، فوج‌های شیطانی، بلیعار، خود شیطان و فرشتگان شیطان سخن می‌رود. پس اندک اندک، بسیاری در اسرائیل دریافته بودند که مسئله فقط ظلم روم نیست بلکه برای وضعیت خراب اسرائیل ریشه‌های روحانی وجود دارد و یکی از این ریشه‌ها را حاکمیت نیروهای تاریکی می‌دانستند.

در نتیجه، این امید نشو و نما یافت که با آمدن پادشاهی خدا حاکمیت این قدرت‌ها شکسته خواهد شد. برای مثال، در کتاب "وصیت زبولون" ۸:۹ از مجموعه "وصایای دوازده پاتریارخ" که به کتب

دینی یهود در زمان مسیح تعلق دارد، چنین آمده است: «پس از آن، خود خداوند بر شما طلوع خواهد کرد، یعنی نور عدالت که بر بال‌هایش شفا و شفقت خواهد بود. او همه آدمیزادگان اسیر بلیعار را از اسارت او خواهد رهانید، و هر روح خطایی پایمال خواهد گردید». و در "وصیت یهودا" ۱۲:۱۸ آمده است که: «او بلیعار را در بند خواهد نهاد. و به فرزندان خویش این اقتدار را خواهد بخشید که ارواح پلید را پایمال کنند.»

از همه این‌ها چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ گفته عیسی در متی ۲۸:۱۲ موضوع را در یک جمله خلاصه می‌کند: «اگر من به واسطه روح خدا دیوها را بیرون می‌کنم، یقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است». اگر عیسی به قدرت روح خدا نیروهای تاریکی را از زندگی مردم به عقب می‌راند و آن‌ها را تار و مار می‌کند، این معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که پادشاهی خدا آغاز شده است و در صحنه تاریخ با قدرت عمل می‌کند. اخراج دیوها و آزادسازی اسرای شیطان نه یک امر حاشیه‌ای و یا صرفاً وسیله‌ای موقت برای اثبات حقانیت عیسی بلکه جزء لاینفک ظهور پادشاهی خدا و کار رهایی‌بخش عیسی است.

معجزات شفا:

شفاهای عیسی را نیز باید از مظاهر عینی حضور پادشاهی خدا و احیا و بازسازی اسرائیل مطابق با مفهوم خروجی نوین از اسارت تلقی کرد. نوع شفاهایی که معمولاً به عیسی نسبت داده می‌شود و مشابه آن‌ها در یهودیت وجود ندارد، کلیدی مهم برای درک معنا و اهمیت آن‌ها به دست می‌دهد. این شفاها عبارتند از بینایی بخشیدن به کوران، شنوایی بخشیدن به ناشنوایان، گویایی بخشیدن به گنگان، و شفا دادن لنگان و مفلوجان. این‌ها دقیقاً شفاهایی هستند که اشعیا ۵:۳۵ و ۶ (۱ و ۲ و ۸-۱۰ را هم بخوانید) و ۱:۶۱ و ۲ انتظار وقوع آن‌ها را در ایام احیا و بازسازی اسرائیل به هنگام خروج نوین از اسارت دارد: «آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرائید» (اشعیا ۵:۳۵ و ۶ [تمام باب خوانده شود]؛ همچنین م.ک. ۱:۶۱ و ۲).

لوقا ۱۸:۷ و ۲۲ آشکارا نشان می‌دهد که عیسی خود نیز شفاهای خود را مظاهر نجات و احیای اسرائیل مطابق با امید خروج نوین تلقی می‌کرد. شاگردان یحیی آمده از عیسی می‌پرسند «آیا تو همانی که می‌بایست بیاید یا منتظر کسی دیگر باشیم؟» عیسی نخست توجه آن‌ها را به معجزات رهایی‌بخش خود جلب می‌کند و سپس به اشعیا ۵:۳۵ و ۱:۶۱ و ۲ که در آن معجزات تحقق یافته،

اشاره می‌نماید. به آن‌ها می‌گوید، ببینید چگونه کوران بینایی می‌یابند، لنگان راه می‌روند، کران می‌شنوند و به فقیران بشارت داده می‌شود. این‌ها خود گواه این حقیقتند که من همانم که می‌بایست بیاید، همان که این آزادی نوین از اسارت را برای قوم خدا مهیا می‌سازد.

این متن قطعاً از نظر تاریخی موثق است، زیرا بسیار بعید می‌نماید که مسیحیان ماجرای شک کردن یحیی دربارهٔ مسیح بودن عیسی را از خود ساخته باشند. بنابراین پاسخ عیسی به یحیی را باید سند قطعی تاریخی دربارهٔ تفسیر عیسی از شفاهای خود تلقی کرد. پاسخ عیسی گویای این حقیقت است که او شفاهای و سایر معجزات خود را جزئی لاینفک از نجات و تجدید حیات می‌دانست که خود و شاگردانش بدان بشارت می‌دادند. معجزات صرفاً دلایل اثبات مسیح بودن یا تأیید اعتبار پیام عیسی نبودند، بلکه آن‌ها مظاهر آشکار آن نجاتی بودند که او به‌ارمغان آورده بود، نجاتی که همانا رهایی و احیای انسان‌ها در پادشاهی خداست.

همین طرز تلقی به احتمال زیاد دربارهٔ شفای جذامیان و شمار محدود زنده کردن مردگان صادق است. این دو نوع معجزه نه در اشعیا ۵۳ یافت می‌شود و نه در اشعیا ۶۱ و برخی تا این اواخر گمان می‌کردند که این‌ها افزودهٔ مسیحیان است، خصوصاً زنده کردن مردگان. چنین استدلال می‌شد که یهودیان هرگز چنین انتظاری از مسیحای موعود و یا دوران مسیحایی نداشتند، دست‌کم پیش از به‌پایان رسیدن تاریخ.

اما کشف سند Q521۴ متعلق به طومارهای دریای مرده همهٔ این استدلال‌ها را نقش بر آب کرد. در این نوشته می‌خوانیم: «آسمان‌ها و زمین و هرچه در آن‌هاست از مسیحای او اطاعت خواهند کرد... روح خداوند بر حلیمان قرار خواهد گرفت و او اشخاص وفادار را به قوت خود احیا خواهد کرد. او پارسایان را بر تخت پادشاهی ابدی جلال خواهد بخشید. اسیران را رهایی خواهد داد، کوران را بینا خواهد کرد و لگدمال‌شدگان را بلند خواهد کرد... آنگاه بیماران را شفا خواهد بخشید، مردگان را زنده خواهد کرد، به حلیمان بشارت خواهد داد، با سخاوت به نیازمندان خواهد بخشید، تبعیدشدگان را رهبری خواهد کرد و گرسنگان را سیر خواهد نمود». کاملاً روشن نیست که جملهٔ دوم به بعد دربارهٔ مسیحا است که در جملهٔ اول به او اشاره شده یا دربارهٔ خداوند. احتمالاً هر دو با هم مد نظرند.

پس چنین می‌نماید که عیسی شفاهای خود را سرآغاز رهایی مسیحایی و نمونه‌های بارزی از آن نوع برکاتی تلقی می‌کرد که آزادی نوین از اسارت برای قوم خدا به‌ارمغان می‌آورد. این البته

مؤید تصویری است که لوقا از بیانیه خدمت عیسی در کنیسه ناصره به دست می‌دهد (لوقا ۴: ۱۶-۲۱).

آیا رهایی کامل هم‌اکنون واقع می‌شود؟

بنا بر آنچه گفته شد رابطه نزدیک بین پادشاهی خدا و شفا از امراض کاملاً عیان و آشکار است: در خلقت تازه خدا، بیماری، دیوزدگی و مرگ جایی نخواهد داشت. بنابراین هر جا که پادشاهی خدا طلوع کند، می‌توان انتظار داشت آن‌جا اخراج دیوها، شفای بیماران و زنده شدن مردگان (هرچند نه رستاخیز مردگان) به وقوع بپیوندد. ولی این را نمی‌توان به وعده شفای کامل و همگانی برای مؤمنان در زمان حال تبدیل کرد.

می‌توان پذیرفت که برای عیسی رهایی ایمانداران از چنگال ارواح پلید یک رهایی کامل و همگانی باشد. فرزند پادشاهی خدا را نمی‌توان تحت حاکمیت مستقیم شیطان و ارواح شیطانی به حال خود وا گذاشت. در اینجا، رهایی وعده داده شده یک رهایی کامل، همگانی و فوری است. می‌توان انتظار داشت همه کسانی که به پادشاهی خدا راه می‌یابند امروز از این رهایی کامل برخوردار باشند. این که در عمل این تا چه حد تحقق پیدا می‌کند و مؤمنان به مسیح در زندگی خود تا چه حد آن را تجربه می‌کنند نکته دیگری است. ولی انتظار رهایی کامل انتظار بجایی است.

در نقطه مقابل، به سختی بتوان تصور کرد که عیسی زنده شدن مردگان را چیزی غیر از امری استثنایی تلقی کرده باشد. بی‌شک او نکوشید همه مردگان فلسطین زمان خود را زنده کند! امروز نیز انتظار زنده شدن مردگان جز در موارد معدود قطعاً انتظار بجایی نخواهد بود. به علاوه همه کسانی هم که از چنین تجربه‌ای برخوردار می‌شوند باز مرگ را تجربه می‌کنند. همه ما منتظر روزی هستیم که در پیروزی مسیح بر مرگ نیز شریک گردیم. ولی آن روز هنوز فرا نرسیده است.

شفا به احتمال زیاد جایی بین این دو حد قرار می‌گیرد و از حساسیت و فوریت اخراج دیوها برخوردار نیست. شفا از بیماری‌های جسمی در عصر کنونی بی‌عانه، نوبر و نشانه خلقت نوین خداست که شروع شده ولی هنوز به کمال نرسیده است. بنابراین می‌توان و باید انتظار داشت و دعا کرد که به عنوان جزئی از برکات پادشاهی خدا به ظهور برسد. شفا از جلوه‌های راستین ظهور

پادشاهی خدا در این جهان است. ولی نمی‌توان آن را از اجزاء ضروری تجربه کنونی پادشاهی خدا در همه اوقات یا در همه جا یا برای همه به شمار آورد.

در شماره بعد یکی دیگر از ابعاد حضور پادشاهی خدا در خدمات عیسی را بررسی می‌کنیم که آموزش گناهکاران و آشتی دادن آن‌ها با خداست.

آموزش گناهان و آشتی دادن آن‌ها با خدا

مقدمه

بی‌شک یکی دیگر از ابعاد مهم حضور پادشاهی خدا در خدمت عیسی، آموزش گناهان و بخشیدن گناهکاران بود. عیسی چه در سخنان و چه در اعمال خود آشکارا و بی‌محابا اعلام می‌کرد که خدا آمده است تا گناهکاران را ببخشد. او به‌صراحت به مردم اطمینان می‌بخشید که گناهان‌شان آمرزیده شده است. (برای مثال در ماجرای شفای مرد مفلوج: لوقا ۵: ۲۶-۱۷؛ زن بدکاره‌ای که پاهای عیسی را عطر آکین کرد: لوقا ۷: ۴۹-۳۶؛ زکای خراجگیر: لوقا ۱۹: ۱۰-۱). او در مثل‌های خود از بخشودگی گناهکاران سخن می‌گفت (برای مثال در مثل پسر گمشده: لوقا ۱۵: ۳۲-۱۱؛ مثل فریسی و خراجگیر: لوقا ۱۸: ۱۴-۹؛ مثل ضیافت بزرگ: لوقا ۱۴: ۲۳-۱۵). او در پذیرش، همنشینی و دوستی با گناهکاران و مطرودین جامعه عملاً این را نشان می‌داد. به‌علاوه دشمنان او را به‌همین سبب مورد سرزنش قرار می‌دادند. در لوقا ۷: ۳۴ خود عیسی می‌گوید: «پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد؛ می‌گویید، مردی است شکمبار و میکسار، دوست خراجگیران و گناهکاران». کاملاً روشن است که عیسی آموزش گناهان را یکی از ابعاد مهم پادشاهی خدا می‌دید که در خدمت او به‌ظهور رسیده است. چه چیز تازه‌ای در پیام عیسی برای "گناهکاران" وجود داشت، و چرا پیام او چنان مخالفت سختی را از سوی گروه‌های مختلف رهبری در یهودیت برمی‌انگیخت؟ پاسخ کلیشه‌ای که معمولاً به این پرسش داده می‌شود چیزی شبیه این است:

(۱) عیسی تعلیم می‌داد که همه ما گناهکاریم و امید ما تنها به پارسا شمرده شدن بر پایه ایمان است (یعنی همان چیزی که پولس تعلیم می‌داد).

(۲) او به کسانی که این را می‌پذیرفتند، و به فیض خدا توسل می‌جستند، اطمینان از آمرزیده شدن گناهان‌شان و تجدید حیات روحانی می‌بخشید.

۳) از آنجا که رهبران یهود شریعت‌گرا بودند و به نجات بر پایه انجام اعمال شریعت اعتقاد داشتند و خود را بر این اساس پارسا می‌شمردند، از تعلیم عیسی به‌خشم می‌آمدند، چرا که او فیض خدا را بر مسئولیت و تلاش بشر مقدم می‌دانست. به‌علاوه، عیسی کسانی را که از نظر مذهبی و اخلاقی بی‌بند و بار بودند در جایگاهی بهتر از اشخاص متدین و درستکار قرار می‌داد.

این پاسخ از بسیاری جهات، و بیش از همه به لحاظ تصویری که از یهودیت و رهبران یهود به‌دست می‌دهد، فاقد دقت کافی است. یهودیان قویاً به رحمت خدا و آمرزش او نسبت به اشخاص توبه‌کار اعتقاد داشتند. اگر عیسی برخی گناهکاران را به توبه برمی‌انگیخت، این قاعدتاً نه تنها باعث خشم فریسیان نمی‌شد بلکه برعکس سبب می‌شد او را تحسین نیز بکنند. مشکل را باید در جای دیگر جست. برای درک بهتر موضوع نخست باید نگرش یهودیت زمان مسیح را درباره "گناهکاران" بررسی کرد.

یهودیت و گناهکاران

یهودیت می‌پذیرفت که همه مردم گناه کرده‌اند. ولی آنان که عهد خدا را نگاه می‌داشتند (که این البته شامل حفظ روز کفار و قربانی‌های گناه نیز می‌شد) معمولاً "پارسا" خوانده می‌شدند، نه "گناهکار". در نقطه مقابل، واژه "گناهکاران" معمولاً برای کسانی به‌کار برده می‌شد که در نظر گوینده بیرون از حیطه عهد خدا قرار داشتند. همه یهودیان گروه‌های زیر را از "گناهکاران" محسوب می‌کردند:

۱) غیریهودیان

۲) صاحبان مشاغل نامشروع از نظر شریعت (همانند فاحشه‌ها، خراجگیران و غیره).

۳) کسانی که گناهان بزرگی مرتکب شده یا در آن‌ها ادامه می‌دادند، بدون اینکه از آن‌ها توبه کنند یا کارهایی را که تورات برای آمرزش گناه تعیین کرده بود، انجام دهند.

ولی علاوه بر موارد بالا، واژه "گناهکاران" به یک معنای کلی‌تر نیز که بعد جدلی داشت، به‌کار می‌رفت. گروه‌های مختلف یهودیان در تلاش برای جلب رضایت خدا و ایجاد "اسرائیل حقیقی" که مورد لطف خدا قرار گیرد و سبب نجات آن‌ها از وضع غم‌انگیزشان شود، راه‌های مختلفی را در پیش گرفته بودند. مثلاً گروهی که بعدها به‌نام "غیورها" موسوم شدند، مبارزه مسلحانه را طریق

رهایی می‌دانستند. گروهی دیگر، چون جامعه کومران، انزوا در بیابان و اتخاذ نوعی زهد سختگیرانه و شریعت‌گرا را راه چاره تلقی می‌کردند. و باز گروهی دیگر، چون فریسیان، جدایی از هرگونه نجاست و زندگی با طهارت و قدوسیته کاهنانه را طریق خشنود ساختن خدا به‌شمار می‌آوردند.

هر یک از این گروه‌ها خود را "اسرائیل حقیقی" تلقی می‌کرد و کسانی را که مطابق با درک آن‌ها از "قدوسیت" و نگاه داشتن شریعت زندگی نمی‌کردند، "گناهکار" می‌شمرد. بنابراین، اصطلاح "گناهکاران" در وهله نخست از مفهومی اخلاقی برخوردار نبود بلکه بر وضعیت شخص در قبال عهد خدا اشاره داشت. گناهکار کسی بود که به هر دلیلی خارج از حیطة عهد قرار می‌گرفت. به‌علاوه، مفهومی نبود که دقیق تعریف شده باشد بلکه حدود آن نامشخص و تار بود و بسیاری اوقات از سوی یک گروه در مورد کسانی که خارج از آن گروه بودند به‌کار می‌رفت.

حال، در تلقی یهودیان، آمدن پادشاهی خدا معمولاً به‌معنی فرارسیدن روز داوری و ریخته شدن خشم خدا بر گناهکاران بود. پادشاهی خدا مجازات غیریهودیان، خراجگیران و "گناهکاران" بزرگ را به‌همراه می‌آورد. حتی پیام یحیی درباره کسی که پس از او می‌آمد، بیشتر حاوی داوری و مجازات گناهکاران بود. یحیی خود را آخرین پیامبری می‌دانست که اسرائیل را به توبه و تجدید حیات روحانی فرامی‌خواند. خدمت او به یک معنا غربال اسرائیل به‌وسیله موعظه و تعمید توبه بود، که در آن گناه و گندم از هم جدا می‌شد. حال از دید یحیی، مأموریت مسیحا بود که بیاید و انبوه گناه را به آتش بیاکند! به‌واقع که آن آینده هم‌اکنون کج‌بیل خود را در دست داشت و آتش افروخته شده بود (لوقا ۳: ۱۷؛ ۹: ۳-۷). بیا ای پادشاهی خدا تا "گناهکاران" به‌سزای اعمال خود برسند! این بود حالت و انتظار یهودیان در مورد آمدن پادشاهی خدا و پی‌آمد آن برای گناهکاران.

پذیرش گناهکاران از سوی عیسی

در چنین وضعی، طبیعی است که اعلام آمزش گناهان و دوستی و همسفره شدن با کسانی که گناهکار بودن آن‌ها برای همه مُسجَل بود، از تکان‌دهنده‌ترین کارهای عیسی در نظر یهودیان بود. اهمیت همسفره شدن عیسی با این گناهکاران با توجه به چند نکته روشن می‌شود.

در مشرق‌زمین، دعوت کسی به غذا یک افتخار تلقی می‌شد. غذا خوردن با کسی به معنی پیشکش کردن صلح و صفا، اعتماد، برادری و بخشش بود. شراکت در سفره به معنی شراکت در زندگی بود.

به علاوه، غذا خوردن به معنی مشارکت در حضور خدا بود. شرکت در نانی که پاره می‌شد به معنی سهیم شدن در برکتی بود که صاحبخانه آن را در دعا نصیب همه حاضرین می‌کرد.

به خصوص فریسیان، مشارکت خود را در سفره نماد آنچه اسرائیل حقیقی باید باشد تلقی می‌کردند. اسرائیل باید مقدس باشد، چرا که یهوه خدای آن‌ها قدوس است (مقایسه کنید با لاویان ۱۹:۱ و ۲). فریسیان این تقدس را با طهارتی آئینی یکی می‌انگاشتند. از همین رو، به رعایت قوانین مربوط به طهارت در سفره اهمیت بسیار می‌دادند. از نظر آن‌ها یک یهودی متدین فقط می‌توانست با کسانی غذا بخورد که در همین حالت تقدس باشند. ولی عیسی به گونه‌ای تحریک‌کننده با "گناهکاران" به غذا می‌نشست و آن‌ها را می‌پذیرفت و این کار را نیز نه به عنوان فردی عادی بلکه به عنوان سخنگوی پادشاهی خدا انجام می‌داد. پیامی که این عمل نمادین او به همه ارسال می‌کرد، این بود که وعده‌های مربوط به خروج نوین و احیای اسرائیل هم‌اکنون در زندگی این گناهکاران تحقق یافته است. خدا آمرزش و فیض احیاکننده خود را به آنان ارزانی داشته و ایشان را در پادشاهی خود پذیرفته است.

البته فریسیان هیچ ایرادی بر کار عیسی نمی‌داشتند اگر او این "گناهکاران" را به شریعت باز می‌گردانید! و هر زمان که آن‌ها مراحل یک توبه شرعی را که شامل جبران خسارت و تقدیم قربانی نیز می‌شد انجام می‌دادند، از آن پس دیگر "گناهکار" محسوب نمی‌شدند و در نتیجه هیچ ایرادی نیز بر همسفره شدن عیسی با آن‌ها وارد نبود. به واقع، اگر عیسی چنین برنامه‌ای داشت، نه تنها کسی با او مخالفتی نمی‌کرد بلکه ممکن بود او را قهرمان دین نیز تلقی کنند. اما این واقعیت که فریسیان عیسی را به همسفره شدن با "گناهکاران" متهم می‌کردند، حاکی از آن است که عیسی این "گناهکاران" را به عنوان راه‌یافتگان به پادشاهی خدا می‌پذیرفت بدون اینکه از آن‌ها بخواهد با جبران خسارت و تقدیم قربانی‌های مقرر مطالبات شریعت را در خصوص توبه از گناه به جا آورند. به دیگر سخن، چنین می‌نماید که عیسی صرفاً بر پایه رابطه این "گناهکاران" با خودش و پاسخ مثبتی که به پیام او می‌دادند، بدیشان اطمینان از آمرزش گناهان و نصیب یافتن در پادشاهی خدا می‌بخشد. چنین رفتار و عملکردی در نظر گروه‌های مختلف یهودی چیزی در حد کفر بود و مستقیماً به طعنه مندرج در لوقا ۷:۳۴ می‌انجامید که عیسی "مردی است شکمبار و میگسار، دوست خراجگیران و گناهکاران". عکس‌العمل علمای دین در ماجرای شفای مرد مفلوج

را نیز باید بر همین اساس درک کرد. وقتی عیسی به مفلوج می‌گوید: «ای فرزند، گناھانت آمرزیده شد»، برخی از علمای دین با خود می‌اندیشند که «این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناھان را بیامرزد؟» (مرقس ۲: ۷-۵). ایراد علمای دین بر عیسی به احتمال زیاد این بود که او خارج از طریقی که خدا مقرر داشته بود و بر اساس اقتدار شخصی خودش این کار را انجام می‌داد، حال آنکه تنها کاهنان بودند که به‌عنوان میانجی‌هایی که خدا تعیین کرده بود می‌توانستند به‌نمایندگی از خدا آموزش گناھان را به کسانی که مطالبات شریعت را در این مورد انجام می‌دادند، اعلام نمایند. در نظر علمای دین، عیسی با اعلام آموزش گناھان بدون ارجاع به نظام رسمی کھانت که طریق خدا برای انجام این کار تلقی می‌شد، گویی خود را با خدا برابر می‌ساخت. به احتمال زیاد، یکی از علل عمده که سبب گردید رؤسای کاهنان در صدد قتل عیسی برآیند همین افاضه آموزش گناھان خارج از چارچوب معبد و نظام کھانت بود. ولی سایر گروه‌های یهودی نیز بی‌شک این عمل عیسی را حمله‌ای خطرناک به هویت اسرائیل به‌عنوان قوم مقدس خدا و امانت این قوم به‌عهد خدا تلقی می‌کردند.

دفاع عیسی از طرز برخوردش با گناھکاران

۱) در قسمت‌هایی چند از اناجیل، عیسی مأموریت خود را در قبال "گناھکاران" با بهره‌گیری از کلمات و عباراتی توضیح می‌دهد که از حزقیال ۳۴ برگرفته شده است. در این باب، شبانان بی‌ایمان اسرائیل در تضاد و تباین با خود خدا توصیف گردیده‌اند. این شبانان بی‌ایمان در پی منافع خود رفته، اسرائیل را در حالت تجزیه، گمراهی و گم‌گشتگی به‌حال خود واگذاشته بودند. حزقیال وعده می‌دهد که در نقطه مقابل این شبانان دروغین، خود خدا از طریق پادشاهی از نسل داود، یعنی همان مسیحا، شبان نیکوی اسرائیل خواهد شد. در حزقیال ۳۴: ۱۶، خدا می‌گوید: «گم‌شدگان را خواهیم جست و رانده‌شدگان را باز خواهیم آورد و شکسته‌ها را شکسته‌بندی نموده، بیماران را قوت خواهیم داد». گفته عیسی در لوقا ۱۰: ۱۹، حتی در لغت، بر همین آیه از حزقیال مبتنی است: «زیرا پسر انسان آمده تا گم‌شده را بجوید و نجات بخشد». نیز همین آیه به‌لحاظ مفهومی الهام‌بخش متی ۲۴: ۱۵ بوده است: «من تنها برای گوسفندان گم‌شده بنی اسرائیل فرستاده شده‌ام». در این آیات عیسی مدعی است که پیشگویی حزقیال در شخص او و خدماتش به‌حقیقت پیوسته است.

مرقس ۱۷:۲ نیز به احتمال زیاد بر حزقیال ۱۶:۳۴ مبتنی است. وقتی عیسی را به همنشینی با خراجگیران و گناهکاران متهم می‌کنند، او پاسخ می‌دهد: «بیمارانند که به طیب نیاز دارند نه تندرستان. من برای دعوت پارسایان نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام تا گناهکاران را دعوت کنم». به دیگر سخن، جای طیب کجاست اگر نه در میان آنان که بیماری‌شان عیان و آشکار است. ولی این همه داستان نیست.

ظاهر گفته عیسی ممکن است این تصور را ایجاد کند که عیسی پارسایی علمای دین و فریسیان را تصدیق می‌کند و اظهار می‌دارد که خدمت و مأموریتش محدود به کسانی است که آن‌ها ایشان را "گناهکار" می‌نامند. ولی چنین برداشتی، از طنز موجود در گفتار عیسی غافل است. اگر عیسی از حقانیت خود و طرز رفتارش با گناهکاران با اشاره به حزقیال ۳۴ دفاع می‌کند، در این صورت، باید پرسید در نظر او "شبانان بی‌ایمان" اسرائیل کیانند، آنان که به جای شفا خود عامل ایجاد بیماری‌اند. بهترین کاندیدهای ایفای این نقش بی‌شک همان علمای دین و فریسیان بودند که او را به باد انتقاد می‌گرفتند! چنین برداشتی با حملات سخت عیسی به این گروه‌ها تناسب کامل دارد (مقایسه کنید با متی ۲۳).

اگر "گناهکارانی" که عیسی با آنها همسفره می‌شد، کسانی بودند که گناهکار بودن‌شان آشکارتر از همه بود و از همین‌رو بیش از همه به طیب نیاز داشتند، رفتن عیسی به سراغ آن‌ها از این جهت نیز بود که آنها به روشن‌ترین شکل وضع خراب همه اسرائیل را به‌نمایش می‌گذاشتند. این واقعیت که عیسی و شاگردانش همه اسرائیل را به توبه و پذیرش پیام او دعوت می‌کردند، مؤید این نکته است (مراجعه کنید به مرقس ۱:۴۵-۱۴؛ ۶:۷۳-۷۱؛ لوقا ۱۰:۱۰-۱۶-۱).

پس آمدن پادشاهی خدا برای عیسی بدین معنا بود که خدا از طریق شخص او و خدماتش آمده است تا گمشدگان را بجوید و نجات بخشد. او آمده است تا گناهکاران و مطرودین اجتماع را که مذهبیون زمانه آینده‌ای جز مجازات ابدی برای آن‌ها نمی‌دیدند، به توبه و دخول به پادشاهی پدرش فراخواند. البته تمرکز او در مدت کوتاه خدمتش بر قوم اسرائیل بود. و از همین روست که شاگردانش را از رفتن نزد غیریهودیان و سامریان باز می‌دارد. ولی این از آن رو نبود که او در فکر غیریهودیان نبود یا فیض و آموزش خدا را تنها متعلق به یهودیان می‌دانست. بلکه او برای احیای قوم برگزیده خدا آمده بود تا آن‌ها به نوری برای همه غیریهودیان بدل گردند. اساساً مأموریت و رسالت اسرائیل و فلسفه گزینش آن‌ها مطابق وعده خدا به ابراهیم همین بود. عیسی امروز نیز گمشدگان را می‌جوید. او امروز نیز دوست گناهکاران است!

۲) در مثل ضیافت بزرگ (لوقا ۱۴: ۲۳-۱۵)، دفاع عیسی از رسالت بحث‌انگیزی در میان مطرودین جامعه یهود این است که فریسیان، که ادعا می‌کردند مشتاقانه منتظر پادشاهی خدا هستند، در واقع دعوت او را به شرکت در پادشاهی خدا رد کرده‌اند و در نتیجه جای آن‌ها در این ضیافت نصیب مطرودین جامعه شده است! امروز نیز چه بسا که مذهبیبون و روحانی‌نماها، از هر دسته و قماش و دینی، ممکن است از ضیافت پادشاهی خدا به‌دور افتند، در حالی که خراجگیران و فاحشه‌ها و "گناهکاران" از سفره رنگارنگ آن، سیر بهره‌مند گردند.

۳) عیسی در پاسخ به همین دسته از منتقدین مثل‌های دیگر نیز آورده است. آنان از اینکه فیض خدا شامل حامل "گناهکاران" شده لب به شکایت گشوده‌اند. چه در نظر آن‌ها این گناهکاران تلاشی برای تحصیل آن فیض نکرده‌اند و استحقاق دریافتش را ندارند. آیا این منتقدین نمی‌بایست به‌جای گله و شکایت، از اینکه فیض خدا شامل حال این مسکینان شده شادمان باشند؟ نکته مثل کارگران تاکستان (متی ۲۰: ۱۶-۱) دقیقاً همین است: «آیا چشم دیدن سخاوت مرا نداری؟» مثل گوسفند گم‌شده (لوقا ۱۵: ۷-۳) و سکه گم‌شده (۱۵: ۱۰-۸) نیز منتقدین را برمی‌انگیزد تا به جای غرغر، در جشن و شادی الهی برای احیای رابطه مردم با خدا شریک شوند.

۴) ولی قوی‌ترین دفاع عیسی از رسالتی که نسبت به گناهکاران داشت بی‌شک در مثل پسر گم‌شده یافت می‌شود. هیچ توضیح و تفسیری بر این مثل نمی‌تواند به اندازه خواندن دوباره خود آن در پرتو بحث بالا حق مطلب را درباره آن ادا کند. بیایید یک‌بار دیگر این قصه پادشاهی خدا را از انجیل لوقا فصل پانزدهم بخوانیم و پیام آن را به گوش جان بشنویم:

«مردی را دو پسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: "ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده." پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. پس از چندی، پسر کوچک‌تر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دور دست شد و ثروت خویش را در آنجا به عیاشی بر باد داد. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان پیشه کرد، و او وی را به خوک‌بانی در مزرعه خویش گماشت. پسر آرزو داشت شکم خود را با خوراک خوک‌ها سیر کند، اما هیچ‌کس به او چیزی نمی‌داد. سرانجام به خود آمد و گفت: "ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من این‌جا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم. پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر ت خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگران رفتار کن."

پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سوی دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه‌اش ساخت. پسر گفت: "پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم." اما پدر به خدمتگارانیش گفت: "بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتری بر انگشش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!" پس به جشن و سرور پرداختند.

«و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای ساز و آواز شنید، یکی از خدمتگاران را فراخواند و پرسید: "چه خبر است." خدمتکار پاسخ داد: "برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پدرش را به سلامت باز یافته است." چون این را شنید، بر آشفت و نخواست به خانه در آید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. اما او در جواب پدر گفت: "اینک سال‌هاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. و حال که این پسرت باز گشته است، پسری که دارایی تو را با روسپی‌ها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده‌ای!" پدر گفت: "پسر، تو همواره با منی، و هر آنچه دارم، مال توست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!"»

نتیجه‌گیری:

در نظر بسیاری از دین‌داران یه-ود عمل عیسی در پیشکش کردن سخاوتمندانه پادشاهی خدا به "گناهکاران" سنگ لغزشی بزرگ بود. این عمل او به احتمال زیاد برخلاف تصور و انتظاری بود که آنها از آمدن پادشاهی خدا در ذهن داشتند. ولی برای عیسی سرشت خدا محبت بود و از همین رو پادشاهی او قبل از هر چیز و بیش از هر چیز این محبت را ظاهر می‌ساخت. از آنجایی که قوم اسرائیل "کور" و "گر" و "سخت‌دل" (مرقس ۴: ۱۱ و ۱۲؛ ۶: ۵۲؛ ۷: ۶۸؛ ۸: ۱۷ و غیره)، و به عبارت دیگر، "گناهکار" بودند، ظهور پادشاهی خدا در میان آنها می‌بایست بیش از هر چیز به صورت فیضی رهایی‌بخش، آمرزنده گناه و آشتی‌دهنده با خدا جلوه‌گر شود. و بی‌شک بهترین و نیرومندترین طریق رساندن این پیام همانا پذیرفتن کسانی بود که آشکارا خارج از محدوده دینداری شریعت‌محور یهود قرار داشتند.

این محدوده، بعدها همه انسان‌ها را صرف‌نظر از نژاد و زبان و موقعیت اجتماعی در برمی‌گرفت. چه، قصد خدا از آغاز نه صرفاً رستگاری قوم یهود بلکه نجات همه جهانیان بود. یهودیان صرفاً نمونه‌ای بودند از همه بشر که خدا از آن‌ها برای رستگاری جمله آدمیان بهره جست. همه انسان‌ها در گناه فروغلطیده‌اند و به آموزش و آشتی با خدا نیاز دارند. بشارت عیسی این بود که در او خدای محبت و رحمت برای آموزش گناه انسان و برقراری رابطه مجدد با او پیشقدم شده است. به گفته پولس شاگرد راستین او، «خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد».

پارسایی نوین و رابطه با پدر

مقدمه

در شماره‌های پیش دو بعد از ابعاد حضور پادشاهی خدا را در خدمات عیسی بررسی کردیم. دیدیم که از نظرگاه عیسی پادشاهی خدا در شفاه و آزادی از تسلط ارواح پلید و نیز در آمرزیده شدن گناهکاران جلوه‌گر می‌شد. در این شماره، دو بُعد دیگر از ابعاد حضور پادشاهی خدا را به اختصار بررسی خواهیم کرد.

تبدیل درون و پارسایی نوین

آمدن پادشاهی خدا انسان را آزاد می‌کند و به او این توانایی را می‌بخشد که زندگی متفاوتی داشته باشد. آمدن پادشاهی خدا و تجربه آموزش الهی انسان را از زندگی خودمحور و اسارت گناه که نتیجه آن است، می‌رهاند و به او توانایی می‌بخشد که از پارسایی نوینی که محور آن محبت و بخشش است، برخوردار گردد.

عیسی از شاگردان خود انتظار دارد در زندگی خود از کیفیت و مرتبه نوینی از پارسایی برخوردار باشند. در متی ۵:۲۰ می‌خوانیم: «زیرا به شما می‌گویم، تا پارسایی شما برتر از پارسایی فریسیان و علمای دین نباشد، هرگز به پادشاهی خدا راه نخواهید یافت.» فریسیان مذهبی‌ترین فرقه یهود در آن زمان بودند. عیسی بارها بی‌مهابا این مذهب‌یون زمانه را به شدت مورد نکوهش قرار داده بود. آن‌ها همچون قبور سفید شده بودند، با ظاهری بس روحانی و مذهبی، در حالی که درون‌شان پر از فساد و تباهی بود. آن‌ها پشه را صافی می‌کردند، ولی شتر را فرومی‌بلعیدند! پر گاه را در چشم

برادر خود می‌دیدند، اما از تیر آهنی که در چشم خود داشتند، غافل بودند. ده‌یک شوید و جعفری و گشیز خود را می‌دادند، اما در زندگی و رفتار آن‌ها از امانت و عدالت و رحمت خبری نبود. ریاکاری بزرگترین آفت این روحانیت و پارسایی مذهبی بود و هنوز هم هست. پس عیسی به شاگردان خود سخت هشدار می‌دهد که اگر پارسایی و روحانیت آن‌ها برتر از این‌ها نباشد، هرگز به پادشاهی خدا راه نخواهند یافت.

پارسایی برتری که عیسی بدان نظر داشت در مثل او در انجیل متی ۲۱:۱۸-۳۵ به روشنی تصویر گردیده است. خادم پادشاه مبلغی معادل چند میلیارد تومان به او مقروض است و چون قادر به پرداخت آن نیست، زندان انتظارش را می‌کشد. اما او از پادشاه می‌خواهد که بر او رحم کند و پادشاه هم تمام قرض او را می‌بخشد! چند لحظه نمی‌گذرد که همین خادم خدمتگزاری پایین‌رتبه‌تر از خود را به‌خاطر چند هزار تومان که به او مقروض است به زندان می‌افکند! پادشاه چون از این امر آگاه می‌شود، قرض او را دوباره مطالبه می‌کند و او را به زندان می‌اندازد. درسی که از این مثل باید گرفت کاملاً روشن است. خدا از سر رحمت، قرض هنگفت پطرس را که مثل در پاسخ به سؤال او آورده شده، بخشیده است. (در زبان آرامی کلمه‌ای واحد برای گناه و قرض وجود دارد.) حال اگر پطرس نتواند قرض به نسبت ناچیز برادر خود را ببخشد، در حقیقت خود را با خادم ناسپاسی مثل عیسی برابر می‌سازد.

در معنایی وسیع‌تر، نکته اینجاست که وقتی کسی آموزش سخاوتمند و بی‌حد و حصر خدا را دریافت می‌کند، انتظار می‌رود در او آمادگی نوینی برای بخشیدن دیگران پدید آید. کسی که با خدا بیگانه است، طبیعتاً با هم‌نوع خویش نیز بیگانه خواهد بود. ولی کسی که فیض بیکران خدا را چشیده، باید همین فیض را در روابطش با دیگران نشان دهد. وگرنه قصوری اساسی در او وجود دارد.

اهمیت این موضوع و وخامت وضع کسی که با وجود بخشیده شدن از سوی خدا، از بخشیدن خطای برادر خود ابا می‌کند، در دعای ربانی کاملاً آشکار است. عیسی به شاگردان آموخت که به پدر چنین دعا کنند: «قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم» (انجیل متی ۶:۱۲). و بلافاصله پس از پایان دعا باز تأکید کرد: «زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. اما اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز خطایای شما را نخواهد بخشید» (۶:۱۴-۱۵). عیسی برای تأکید هر چه بیشتر، موضوع را هم به‌طور منفی و هم به‌طور مثبت بیان کرده است، تا هیچ جایی برای تردید باقی نماند. کاملاً روشن است که موضوع

بخشیدن خطایای دیگران از چنان اهمیتی در اندیشه و پیام عیسی برخوردار است که نه تنها یکی از مثل‌های مهم او در این باره است، بلکه در دعای ربانی نیز جای مهمی بدان اختصاص یافته. به علاوه، از تمام مطالب دعا، این یک موضوع بلافاصله پس از پایان دعا باز مورد تأکید قرار گرفته است! بنابراین، با اطمینان می‌توان گفت که از چشم عیسی، آموزیده شدن از جانب پدر منوط و مشروط به این است که شخص همین رحمت را نسبت به دیگران نشان دهد. چه در غیر این صورت در جهتی مخالف با ماهیت پادشاهی خدا عمل می‌کند.

معمولاً گفته می‌شود که در مسیحیت گناه کبیره و صغیره وجود ندارد. این چندان هم درست نیست. بی‌شک بخشیدن یکی از گناهان کبیره در مسیحیت است، گناهی که می‌تواند ما را از آموزش خدا محروم کند. با بخشیدن، خود را در جهتی مخالف با جهت‌گیری بنیادی پادشاهی خدا قرار می‌دهیم و کار ما همان قدر تکان‌دهنده و نابخشودنی است که کار خادم ناسپاس مثل عیسی.

ولی بخشیده شدن از سوی خدا نه تنها مسئولیتی نوین بلکه توانایی نوینی نیز با خود به ارمغان می‌آورد. اصولاً وقتی خدا انجام کاری را از ما می‌خواهد، قدرت انجامش را هم به ما می‌دهد. آموزش فراگیر و بی‌حد و حصر خدا که عیسی برای اسرائیل، بلکه برای همه آدمیان، به ارمغان می‌آورد، آن‌ها را چنان مدیون خدا می‌سازد که با پذیرفتن این بخشش و فیض قادر می‌شوند آن‌ها نیز نسبت به دیگران همان فیض و بخشش را نشان دهند. چون محبت می‌شویم، می‌توانیم محبت کنیم. اگر خدا می‌بخشد، پس ما هم باید ببخشیم. ما هم باید در همان نوع رابطه فیض‌آمیز با دیگران قرار بگیریم که خدا در رابطه با ما قرار گرفت. تمام تعالیم عیسی در مورد بخشش بر این اصل استوار است که اگر بخشوده شده‌اید، باید ببخشید، و نه فقط باید ببخشید بلکه قادر می‌شوید که ببخشید. چون فیض خدا را پذیرفتی، این فیض توانایی می‌بخشد تا قرض کوچک برادرت را ببخشی.

به همین معناست که عیسی می‌گوید: «به‌رایگان یافته‌اید، به‌رایگان نیز بدهید». اگر به‌رایگان یافته‌ای، قادر خواهی بود به‌رایگان هم بدهی. و به همین معناست که شاگردان و پیروان مسیح نمک و نور جهانند. آن‌ها چیزی را به دنیا می‌دهند که دنیا از آن برخوردار نیست. آن‌ها خمیرمایه‌ای تازه و کیفیتی نوین را به دنیا وارد می‌کنند که می‌تواند تمام دنیا را مخمر کند. از آنجا که خدا زندگی شاگردان را لمس می‌کند و فیض او بدان وارد می‌شود، این زندگی شکلی تازه به خود می‌گیرد.

از این روست که عیسی انتظار دارد شاگردان او پارسایی و اخلاقیاتی برتر از فریسیان داشته باشند. او در واقع الگوی رفتاری تازه‌ای به اسرائیل عرضه می‌کند که متناسب با مرحله جدید رابطه آن‌ها با خداست، مرحله‌ای که همانا مرحله تجربه آموزش خدا و آزادی از اسارت است. این الگوی رفتاری نوین در انجیل لوقا ۳۶:۶ فرموله شده است: «پس رحیم باشید چنانکه پدر شما رحیم است.» سخن عیسی به‌واقع صورت‌بندی تازه‌ای است از لاویان ۲:۱۹ که محور تفکر فریسیان و اخلاقیات آنان بود: «مقدس باشید زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم.» فریسیان این تقدس را صرفاً به‌عنوان جدایی از آنچه نامقدس و ناپاک است تعبیر می‌کردند و در نتیجه بر اطاعت از شریعت، خصوصاً احکامی که یهودیان را از غیریهودیان جدا می‌ساخت، و نیز بر دوری از هر ناپاکی و نجاست آئینی، تأکید می‌نمودند. البته این از آن سبب نبود که همه آن‌ها شرور بودند یا می‌خواستند با تلاش خود رستگاری را تحصیل کنند، بلکه این واکنش و راه‌حل آنان، برای آماده کردن راه خداوند و تفقد او از اسرائیل بود.

در نقطه مقابل این طرز تلقی فریسیان، عیسی قدوسیت خدا را در مواجهه با قومی که از همین قدوسیت شدیداً قاصر آمده بودند در رحمت و بخشایش او می‌دید، و یگانه اخلاقیات متناسب با چنین وضعی را اخلاقیاتی مبتنی بر رحمت می‌دانست. پس او اصل قدوسیت را در قالب اصل رحمت ریخت و آن را محور اخلاقیات خویش ساخت. دعوت او از کسانی که پادشاهی خدا را می‌پذیرفتند این بود که زندگی و روابط خود را بر اصل اساسی رحمت بنا کنند، چه این از ابعاد بنیادی و لاینفک آن پادشاهی بود که او برای اسرائیل، و به‌واقع برای تمام بشر، به ارمغان آورده بود.

انجیل متی ۴۳:۵-۴۸ مؤید این موضوع است. در این قسمت اصل رحمت به‌شکلی متفاوت آمده است: «پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است» (۴۸). ولی اگر به آیات قبلی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که در اینجا نیز عیسی کمال خدا را در این می‌بیند که او «آفتاب خود را بر بدان و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند» (۴۵). پس از شاگردان خود می‌خواهد تا همین کمال را در محبت کردن به دشمنان خود نشان دهند. در این صورت است که آن‌ها فرزندان خلف پدر آسمانی خود خواهند بود.

همین تفاوت میان الگوی رفتاری فریسیان و الگوی رفتاری عیسی سبب شده بود آن‌ها با او به مخالفت برخیزند. این دو اصل متفاوت اخلاقی به موضع‌گیری‌های متفاوتی در قبال موضوعات مختلف منجر می‌گشت:

• الگوی رفتاری فریسیان ایجاب می‌کرد که روز شبات را با سختگیری هرچه بیشتر نگاه دارند. ولی الگوی عیسی می‌گفت که مقررات شبات نباید مانع از اعمال مبتنی بر رحمت باشد. برعکس، روز خدا بهترین روز برای ظهور چنین اعمالی است. پس در شبات شفا می‌داد.

• الگوی رفتاری فریسیان می‌گفت که باید مطابق با قوانین طهارت کاهنان غذا خورد. اما الگوی عیسی می‌گفت که باید به گونه‌ای غذا خورد که منعکس‌کننده و نشان‌دهندهٔ رحمت خدا باشد. پس با گناهکاران هم‌سفره می‌شد.

• الگوی رفتاری آنان بر دادن دهیک از همه چیز تأکید می‌کرد، با این اعتقاد که با وقف کردن دهیک هر چیز، تمام آن تقدیس می‌شد. اما الگوی عیسی در راستای پیام انبیا، بر عدالت و رحمت و امانت تأکید می‌کرد.

• الگوی آنها بر محبت نسبت به اسرائیلی‌پارسا و نفرت نسبت به دشمنان اسرائیل اصرار می‌ورزید. اما الگوی عیسی بر محبت حتی نسبت به دشمنان اسرائیل تأکید می‌گذاشت.

همین تأکید در "حکم تازه" محبت که در انجیل یوحنا ۳۴:۱۳ آمده، و نیز به‌طور تلویحی در قانون طلایی انجیل متی ۱۲:۷ یافت می‌شود: «با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید آنان با شما رفتار کنند». البته این برای یهودیان حکمی کاملاً تازه نبود. برای مثال رابی‌های یهودی نیز تعلیم می‌دادند که «آنچه را خود از آن نفرت داری نسبت به ممنوع خود انجام نده. این تمام شریعت است و مابقی صرفاً توضیح آن». در نوشته‌های دیگر یهود، بیانات مثبت‌تری نیز یافت می‌شود. در دوم خونخ ۱:۶۱، یکی دیگر از کتب دینی یهود، آمده است: «همان‌گونه که انسان برای روح خود از خدا مسئلت می‌کند، باید که برای هر انسان دیگری نیز چنین کند». نیز نامهٔ آریستئاس ۲۰۷ می‌گوید: «چنانکه آرزو داری هیچ بدی بر تو واقع نشود بلکه از چیزهای خوب برخوردار گردی، با اتباع خود نیز بر مبنای همین اصل رفتار کن... زیرا خدا با خیرخواهی و کرامت خود همهٔ آدمیان را به سوی خویش می‌کشد».

اما عیسی به‌نحوی که در یهودیت کاملاً بی‌سابقه بود، حکم محبت و بخشش را محور اخلاقیات خویش ساخت. به‌علاوه او بدین حکم عمقی تازه بخشید و محبت به دشمنان را مورد تأکید قرار داد.

زندگی نوین چون فرزندان خدا

یکی از مهم‌ترین ابعاد پادشاهی خدا که عیسی برای پیروان خود به ارمغان آورد، رابطه‌ای نوین با خدا بود. برای یهودیت خدا در وهله اول، خداوندگار عالم بود. چنان‌که مزمو ۱:۱ می‌گوید: «تمامی اهل زمین از خداوند بترسند؛ جمیع سکنه رعب مسکون از او بترسند. زیرا که او گفت و شد؛ او امر فرمود و قائم گردید» (مزمو ۳۳:۸-۹). او آفریننده تمام جهان و صاحب زندگی و مرگ است. حرمت و اطاعت تنها حالت شایسته در نزدیک شدن به اوست. البته این کماکان جزئی لاینفک از رابطه انسان با خدا در انجیل است، ولی مرکز و قلب آن نیست. برای پیروان عیسی خدا در وهله اول "پدر" است.

البته قوم اسرائیل نیز آگاه بودند که خدا پدر آسمانی ایشان است. او اسرائیل را به فرزندی پذیرفته بود و به‌عنوان پدر نیازهای ایشان را فراهم آورده، از آن‌ها مراقبت می‌کرد. در مقابل، به‌عنوان پدر انتظار داشت اسرائیل او را اطاعت و احترام کند. در خروج ۴:۲۲-۲۳ خدا در سخنانش به موسی، به اسرائیل به‌عنوان پسر خود اشاره می‌کند: «به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است. و به تو می‌گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست‌زاده تو را می‌کشم». هوشع ۱:۱-۱۱ این رابطه پدر-فرزندی را به لطیف‌ترین شکلی بیان می‌نماید: «هنگامی که اسرائیل طفل بود، او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم... من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم... ایشان را به ریسمان‌های انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی‌دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم... ای افرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟... دل من در اندرونم منقلب شده و رقت‌های من با هم مشتعل شده است».

ولی اسرائیل به‌خوبی آگاه بود تا چه حد از این ایده آل به‌دور افتاده است. شکستن عهد خدا سبب شده بود خدا اسرائیل را ترک گوید. تاریخ چند صد ساله اسارت و مظلومیت زیر سلطه قدرت‌های بیگانه، این واقعیت و احساس دوری از خدا را هرچه بیشتر تقویت می‌کرد. پس اسرائیل منتظر زمانی بود که رابطه خدا با قومش به‌شکلی بنیادی احیا گردد. یکی از کتب دینی یهود به‌نام "پنج‌گانه‌ها" که در دوره بین دو عهد به نگارش درآمده این انتظار را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. نویسنده این کتاب از زبان موسی برای نسل آینده خود چنین دعا می‌کند: «ای خداوند، بگذار

رحمت تو شامل حال قومت گردد و برای ایشان روحی راست بیافرین و مگذار روح بلیعار (یکی از نام‌های شیطان در یهودیت) بر آن‌ها حکم براند تا نزد تو بر ایشان اتهام زند و آنان را از هر طریق پارسایی گمراه سازد». سپس خدا با اشاره تلویحی به حزقیال ۳۶ در پاسخ می‌گوید: «آن‌ها نزد من بازگشت خواهند کرد... و من روحی مقدس برای‌شان خواهم آفرید، و ایشان را ظاهر خواهم ساخت تا از آن روز به بعد و تا به ابد دیگر به من پشت نکنند و من آنان را چون پدر خواهم بود و آنان مرا چون پسر و ایشان جملگی پسران خدای زنده خوانده خواهند شد» (پنجاهه‌ها ۱:۲۰).

پیام عیسی درباره آمدن پادشاهی خدا به معنی حضور نیرومند خدا در میان قوم بود. او آمده بود تا قوم خود را ملاقات کرده ایشان را برهاند. در عیسی و موعظه و خدمات او میزان نوینی از حضور خدا در دسترس قوم قرار گرفته بود. به علاوه این رابطه نزدیک با خدا به طور خاص در شناخت او به عنوان پدر متبلور می‌شد. عیسی خدا را به عنوان پدر آشکار می‌کرد (لوقا ۱۰:۲۲). این مکاشفه نوین از حضور و نزدیکی خدا به عنوان پدر، به کسانی که به پیام عیسی پاسخ مثبت می‌دادند این امکان را می‌بخشید که کیفیتی نوین از رابطه با خدا را تجربه کنند. این پاسخ مثبت را عیسی ایمان می‌نامید. و این ایمان به عالی‌ترین درجه در خطاب "آبا" در دعا جلوه‌گر می‌شد.

نخست اینکه عیسی خود خدا را "آبا" خطاب می‌کرد. "آبا" معادل کلمه "بابا" در فارسی است. به کار بردن این کلمه بیانگر وجود صمیمیت و نزدیکی میان فرزندان با پدرشان بود. به کار بردن این کلمه در مخاطب قرار دادن خدا در دعا، در یهودیت زمان مسیح کاملاً بی‌سابقه و تکان‌دهنده بود. به علاوه، عیسی نه تنها خودش خدا را "بابا" خطاب می‌کرد، بلکه به شاگردانش نیز آموخت که او را "بابا" بخوانند (غلاطیان ۴:۶؛ رومیان ۸:۱۵). دعای معروفی که او به شاگردان آموخت احتمالاً با همین خطاب شروع می‌شد.

به طور خلاصه، عیسی با ظاهر کردن آشکار "پدر" در کلام و اعمال خود، این ایمان پویا را در پیروان خود ایجاد می‌کرد که آن‌ها برآستی فرزندان محبوب خدا هستند. این شناخت تجربی نوین بر همه ابعاد زندگی پیروان او سایه می‌افکند.

۱) تشخیص این حقیقت که شخص فرزند خداست، اطمینانی پرنشاط از سهم شدن در نجات آینده برای فرزند خدا به ارمغان می‌آورد. شاگردان عیسی نیک می‌دانند که اراده پدرشان این نیست که هیچ یک از آن‌ها از دست برود (انجیل متی ۱۰:۱۸ و ۱۴). هر چند آنان گله کوچکی متشکل از اشخاص فقیر و مطرود بیش نیستند که عضویت‌شان در خانواده خدا وضع‌شان را حتی وخیم‌تر

می‌کند، ولی لازم نیست ترسان باشند زیرا خشنودی پدرشان این است که پادشاهی را به آن‌ها عطا کند (انجیل لوقا ۱۲:۲). در اینجا عیسی به پیروان خود اطمینان می‌دهد که وعده خدا در دانیال ۲۷:۷ در حق آن‌ها انجام خواهد شد: «پادشاهی و سلطنت و حشمت حکومت‌هایی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد؛ پادشاهی آنان پادشاهی جاودانی خواهد بود و جمیع حکومت‌ها آن‌ها را خدمت و اطاعت خواهند کرد». این اطمینان از رستگاری تا آنجاست که شاگردان می‌توانند مطمئن باشند که خدا روزهای مصیبت سخت را که در جهان روی خواهد داد به خاطر رستگاری آن‌ها کوتاه خواهد کرد تا آن‌ها بتوانند تا به پایان استوار بمانند (انجیل مرقس ۱۳:۱۳ و ۲۰).

۲) اطمینان از فرزند خدا بودن احساس امنیتی عمیق برای زندگی روزمره به شاگرد عیسی می‌بخشد. پدر آسمانی همه احتیاجات فرزندانش را می‌داند و آن‌ها را برآورده می‌سازد (انجیل متی ۸:۶ و ۳۲). نیکویی این پدر حد و مرزی نمی‌شناسد (انجیل متی ۵:۴۵). هیچ کس و هیچ چیز برای او کم ارزش نیست. او حتی به فکر پرندگان آسمان و سوسن‌های صحرا نیز هست، چه رسد به فکر فرزندانش (انجیل متی ۶:۲۵-۳۴). توجه و مراقبت این پدر به‌طور خاص شامل حال کوچک‌ترین‌ها می‌شود. در آسمان، فرشتگان نگهبان "این کوچگان" همیشه روی پدر را می‌بینند (انجیل متی ۱۰:۱۸)، یعنی در صف اول پرستندگان و نزدیک‌تر از همه به خدا هستند!

۳) اطمینان از رستگاری و احساس امنیت به شاگرد مسیح این توانایی را می‌بخشد تا با آن‌چه نیز در اراده خدا غیرقابل پیش‌بینی است، شجاعانه روبرو شود. شناخت "پدر" و اطمینان به محبت او برای روبه‌رو شدن با هر وضعی کافی است. به‌خصوص تحمل رنج و زحمت در پرتو آگاهی از مقام فرزندی کیفیت تازه‌ای پیدا می‌کند. برای کسی که فرزند خداست، حتی مرگ رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد. اگر حتی یک گنجشک نیز بدون خواست "پدر" بر زمین نمی‌افتد، چقدر بیشتر زندگی فرزند خدا که با ارزش‌تر از هزاران گنجشک است در دست‌های امن و نیرومند پدر است (انجیل متی ۱۰:۲۹-۳۰).

۴) تجدید این رابطه پدری به طبع در کیفیت نوینی از اطاعت فرزندان منعکس می‌شود و این خود پایه و اساس اخلاقیات انقلابی جامعه پیروان عیسی را تشکیل می‌دهد. این وضع نوین قوم خدا در قالب مفهوم بنیادی برخورداری از دلی تازه توصیف می‌گردد. اخلاقیات عیسی نه تنها مستلزم برخورداری از دلی تازه است، بلکه در عین حال، تحقق این وعده دیرینه را نوید می‌دهد (انجیل مرقس ۲:۱۰-۱۲؛ ۷:۱۴-۲۳؛ انجیل متی ۱۲:۳۳-۳۵؛ در مقایسه با تثیبه ۳۰:۶؛ ارمیا

۳۱:۳۱-۳۴؛ و حزقیال ۲۵:۳۶-۳۰) فرزند خدا بودن، و در اطاعت شایسته یک فرزند زیستن، جز با برخوردار شدن از دل تازه میسر نیست. پس برخورداری از مقام و زندگی یک فرزند خدا، حاکی از برخورداری از دلی تازه نیز هست.

خاتمه:

خدا به ابراهیم وعده داد که او و نسل او را برکت خواهد داد و از طریق او این برکت به همه اقوام جهان خواهد رسید. هدف خدا از انتخاب قوم اسرائیل رستگاری و برکت تمام جهان بود. این برکت ابراهیمی از طریق مسیحای اسرائیل به تمام جهان می‌رسد. عیسی با اعلام نزدیک آمدن و در دسترس قرار گرفتن پادشاهی خدا کار احیا و بازسازی اسرائیل را آغاز کرد و آنانی را از این قوم که پیام او را پذیرفتند و شاگردی او را در پیش گرفتند به نوری برای همه جهانیان تبدیل کرد. آنچه او با زندگی و خدمات خود آغاز کرد و با مرگ و قیام خود به نقطه اوج، هرچند نه کمال نهایی، رسانید، امروز در دسترس همه ما قرار دارد. امروز پادشاهی خدا به همه ما بسیار نزدیک است. امروز می‌توانیم با یک قدم ایمان بدان داخل شویم و با قدم‌های بعدی از همه مواهب و برکات عالی آن برخوردار گردیم. امروز پادشاهی خدا برای ما شفا از بیماری‌ها و آزادی از چنگال قدرت‌های اهریمنی به ارمغان می‌آورد. امروز خدا با رحمت و محبت خود به سراغ انسان گم‌شده از هر نژاد و زبان و فرهنگ آمده است تا گناهان او را ببخشد و او را نجات بخشد. امروز تجربه بخشایش الهی می‌تواند آن تحول درونی را در ما به وجود آورد که ما نیز بتوانیم همچون او آنانی را که بر ما بدی روا می‌دارند ببخشیم. امروز پادشاهی خدا برای همه ما ایرانی‌ها رابطه‌ای نوین با خدا به ارمغان دارد، رابطه‌ای که دیگر نه بر ترس بلکه بر شناخت محبت پدرانۀ خدا استوار است. امروز خدا می‌خواهد پدر ما باشد.